

اشاره:

این مقاله برگرفته از کتاب بزرگ «الحیاء» جلد‌های سوم و چهارم می‌باشد که زیر نظر استاد محمدرضا حکیمی تهیه و تصحیح شده است. باید یاد کنیم که کتاب «الحیاء»، تألیف مشترک است؛ یعنی استاد محمدرضا حکیمی و دو برادر فاضل خویش - فاضلانی اسلام شناس و زمان شناس، حجة الاسلام استاد محمد حکیمی، و حجة الاسلام استاد علی حکیمی، به تألیف آن، از حدود ۳۵ سال پیش دست یازیدند و تا کنون نیز مشغول مجلّدات بعدی این کتابند، که قرار است به خواست خداوند متعال به ۱۲ جلد برسد.

چکیده:

مسئله مال و حدود و ثغور آن از جمله مواردی است که کمتر به آن توجه شده است که عمدتاً پاسخ به سؤالاتی نظیر اسلام به مال و مالکیت چگونه می‌نگرد؟ در مکتب اسلام کسب مال در چه کیفیت و کمیتی مجاز است؟ پی‌آمد افزون بر حد «قوامی»* بر آن چیست؟ و...
حال آنکه تعهد دینی ما بر آن است که آنچه اسلام در حد و تعریف مال گفته است در نظر داشته باشیم و چه در عمل و چه در تعیین مصداق از آن تجاوز ننماییم.



مال و حدود آن در تصور اسلامی
استاد محمد رضا حکیمی

* از اصطلاحات جهت بخش قرآنی، که در «الحیاء»، برای نخستین مرتبه مطرح گشته است.

اسلام مال را باصفت‌هایی چون «قوام» و «قیام» برای زندگی مردم و وسیله سامانیابی خلق و اصلاح امور زندگی معرفی کرده است. از این توصیف‌ها، تعریف اسلامی مال و مفهوم آن و آنچه را اسلام مال می‌نامد، و احکامی که برای آن معین می‌کند به دست می‌آید.

گردش مال باید در بین همه مردم صورت گیرد و اسلام گردش مال در دست عده‌ای قلیل را منع می‌کند و نقش حکومت را در این موضوع بسیار تعیین کننده برمی‌شمرد.

اسلام مال را امانت الهی در دست مردم و از آن خداوند برمی‌شمرد. و لذا محدودیت‌هایی برای مصرف اموال قائل می‌گردد.

در نظر اسلام مال اگر از موضع قوامی و قیامی خود خارج گردد، عاملی است برای فروپاشی جوامع بشری. و در غیر این صورت پشتوانه‌ای برای صاحب زندگی خواهد بود.

در اسلام حفظ حد اعتدال و قوام مال بسیار اهمیت دارد.

به طوری که در منطق اسلام اگر مال به هر صورت و در هر محیط، زیاد شود، آن مال به صورت ضد مال درمی‌آید. ﴿

و مال به شکل تکاثری حرام و غیرمشروع بوده و وسیله‌ای برای تباهی و استثمار توده‌ها است.

اهمیت بحث هم از همین مواضع آشکار می‌گردد، چراکه آثار ناهنجار عدم توجه به حدود کتی و کیفی مالکیت (مکاسب محرّمه)، و حفظ حدود آن، برگردۀ توده‌ها قرار گرفته و توازن

اجتماع را برهم می‌زند، و آگاهی نسبت به این حدود از مباحثی است که اهمیت مال، گردش و حدود آن را در جامعه - چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی - روشن می‌سازد و پایه گذار مکتب اقتصادی اسلام می‌شود.

کلید واژه‌ها:

تعریف مال، حدود مال، گردش مال، قوام مال، حرمت مال، مالکیت، حدود مالکیت

مال در اسلام (در تصور اسلامی)

گذری بر آیات قرآنی و تعمق در آن، ما را به مکتب اقتصادی و عدالت آفرینی می‌رساند که حرکت در جهت نه چندان آسان آن، عامل بر پاداری عدالت اجتماعی خواهد بود. به خلاصه‌ای از مضامین این مفاهیم - در نگاهی گذرا - اشاره می‌نماییم:

۱- تلاش کردن و برای کسب روزی در زمین پراکنده شدن (جمعه، ۱۰)

۲- یاری جستن از خدا، در تلاش و کوشش، باید کردن فراوان خدا (جمعه، ۱۰)

۳- بازداشتن سفیهان (و غیر متخصصان) از تصرف در اموال و دخالت در برنامه‌های اقتصادی (نساء، ۵).

۴- اموال را پشتوانۀ زندگی مردم و استقامت ایشان دانستن (نساء، ۵)

۵- جلوگیری از خورده شدن اموال مردم به دلایل باطل، و همچنین جلوگیری از رشوه دادن به کارگزاران و طاغوتان و روحانیون مالدوست و

متماثل به دنیا (بقره، ۱۸۸)

۶- تاکید قاطع درباره حقوق یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان، و پرهیز دادنی سخت از تسلط انحصاری توانگران بر اموال (حشر، ۷۵)

۷- فرمان به پرداخت زکات، و آن را همچون خواندن نماز دانستن و ستون دوم دین شمردن (الصلاة عمود الدین و الزکاة عموده الثانی) (بقره، ۴۳)

۸- بخشیدن سهمی به هر کس که کسب کند و برای چیزی زحمت کشد و در راه آن متحمل مشقت گردد (نساء، ۳۲)

۹- مبارزه قاطع بر ضد بخل و تاثیر پذیری از روحيات بخیلان، و آنان و مسکین را در شمار کافران قلمداد کردن (نساء، ۳۷)

۱۰- تاکید بر پرداختن زکات باطنی (یعنی «حق معلوم» مذکور در قران کریم) و بخشیدن آن به سائلان و محرومان (معارج، ۳۴-۲۵) امام علی علیه السلام:

«ای کمیل برکت در مال کسی است که زکات دهد و بخشی از مال خویش را به مؤمنان دیگر بخشد و (با امکاناتی که دارد) به زندگی خویشاوندان برسد.»^(۱)

۱۱- انفاق را در ردیف ایمان به خدای متعال قرار دادن، و آن را عملی نیایی به شمار آوردن. یعنی کسی که انفاق می کند چیزی از مال خود نمی دهد، بلکه بعنوان نایب از مالک اصلی (خداوند متعال) آن را می بخشد (حدید، ۷)

پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت امام صادق علیه السلام:

«ما پیامبران برای جمع آوری مال انگیزه نشدیم، بلکه برای انفاق کردن آن انگیزه شدیم.»^(۲)

این سخن ژرف، زنده و جهت بخش، معرف اصلی حیاتی و سرنوشت ساز در میدان های اقتصادی جامعه های پیرو دین است. چه آشکارا اعلان می کند که رسالت دین های الهی، مبتنی بر اصل انفاق مال و پراکندن آن، و به گردش در آوردن آن میان مردم و در دسترس همه قرار دادن است؛ نه جمع کردن آن. و آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که کلمه «انفاق» در این حدیث مقابل کلمه جمع آمده است، تا بدین گونه نفی جمع کردن اموال و مراد از انفاق مورد تاکید قرار گیرد.

۱۲- پاکیزگی جان و مال جز از طریق بخشش آن ممکن نیست. (لیل، ۱۸)

۱۳- مال به خودی خود فتنه است و مایه گرفتاری و آزمون، پس نباید انسان موحد و متعهد به دین، آن را قطب زندگی و فعالیت های خویش قرار دهد. (انفال، ۲۸)

۱۴- کوییدن تکاثر و نازیدن به مال و ثروت. (حدید، ۲۰)

۱۵- ناچیزی مال به خودی خود و ناتوانی آن از کمک کردن به مالک خویش به هنگام سقوط و نگونساری. (لیل، ۱۱)

۱۶- نظری خشم آمیز به انباشتن مال، چون آدمی را از یاد خداوند غافل می کند. (منافقون، ۹)

۱۷- عیب جوئی از مال دوستی و حرص

زدن در راه به دست آوردن آن. (فجر، ۲۰)

۱۸- فرمان دادن به انفاق و اینکه ترک آن سبب هلاکت است، و اینکه بخیلان در حقیقت در حق خود بخل می‌ورزند، و سرانجام ترک انفاق، این است که قوم مُمسک از میان رفته و گروهی دیگر جای آنان نشینند. (بقره، ۱۹۵ - محمد، ۳۸)

۱۹- ملازمه میان بی‌نیازی و سرکشی، و اینکه طاغوت مالی نیز خود طاغوت است (نفی دیکتاتوری مال). (علق، ۷۰۶)

۲۰- نهی از تکبر، گردن‌کشی و طغیان، در بهره‌برداری از اموال و ارزاق خدا که بر بندگان منت گذاشته و به ایشان بخشیده است. (طاه، ۸۱)

۲۱- اموال (در صورت کوتاهی کردن از ادای تکالیف مالی در حق اجتماع) سبب بازداشتن انسان از ادای تکالیف انسانی، دینی و اجتماعی می‌شود. (فتح، ۱۱)

۲۲- مالها وسایلی است برای خالص سازی انسانها و آزمون آنها. (آل عمران، ۱۸۶)

۲۳- جهاد با مال به منزله جهاد با جان است. (توبه، ۴۱)

۲۴- ستایش از جهادکنندگان با مال و جان و فضیلت آنان. (نساء، ۹۵)

۲۵- خدا مال را از کسانی می‌خرد (و می‌پذیرد) که توانایی بخشیدن و انفاق دارند (و هر کس به هر اندازه انفاق کند خداوند می‌پذیرد). (توبه، ۱۲)

۲۶- طرد اسراف و نهی قطعی از آن.

(اعراف، ۳۱)

۲۷- محکوم شمردن زندگیهای اشرافی و اترافی. (اسراء، ۱۶ - واقعه، ۴۵)

بنابراین، از آیات و احادیث رسیده درباره اموال و آنچه به آن ارتباط پیدا می‌کند، این موضوعات به روشنی بدست می‌آید:

(۱) ایستار کلی اسلام نسبت به اموال و هدفهای کسب مال،

(۲) جهت‌گیری اصلی و اساسی اسلام در سیاست‌های مالی و اقتصادی،

(۳) راه صحیح گردش اموال میان مردم،

(۴) نقش مهم تقسیم و توزیع مال و تعدیل مالکیت و مصرف در تربیت افراد و اصلاح اجتماع،

(۵) نقش محوری انفاق و سیاست کلی اقتصادی اسلام و نظام مالی معین آن.

پیامبر انقلابی بزرگ اسلام به همانگونه که برای کارزار با کفر و بت‌پرستی قریش مبعوث شد، به آن نیز مبعوث شد که با اشرافیت قریش و اموال مشکوک آنان، و معیشت افراطی، و فسرهنگ‌های سرمایه‌داری خرافاتی و جاهلی قریش نیز درگیر شود. و واضح است که نظام مالی اگر متکی بر پایه انفاق و توزیع مال باشد نه جمع‌آوری و روی هم انباشتن آن، نه فقری بیچاره در اجتماع وجود پیدا خواهد کرد و نه توانگری و لخرج و شادخوار. و احادیث و آیات پیرامون این موضوع چنان قاطع و جازم است که ناگزیر باید به آن‌ها گردن نهاد و بر وفق آن‌ها عمل کرد.

مبانی نظری اقتصاد اسلامی

شماره ۱۷ و ۱۸ ۷۹

بنگرید به سوره مبارکه «تکواثر»، سوره «حیدر» آیه ۲۵ و سوره «نحل»، آیه ۹۰. این‌ها خطوطی است که قرآن برای ایجاد جامعه‌ای قرآنی طرح‌ریزی کرده است. این در مرتبه نخست. در مرتبه دوم می‌گوییم که این امر (یعنی پراکندن و توزیع اموال در جامعه) روح و جوهر اسلام است در تنظیم حیاتی جامعه انسانی، و قانون‌گذاری عادلانه کلی، و یکی از اصول الهی و مبانی اسلامی در میدان‌های سیاست مالی است که جامعه را به قوامی عادلانه می‌رساند.

قرآن کریم، مواهب طبیعی و نعمات الهی را رزقی برای انسان و وسیله‌ای محسوب داشته است که با آن‌ها زندگی وی (در جهت رشد انسانی - الهی) ادامه پیدا می‌کند، و وسایل معیشت او فراهم می‌آید، و مایه بقا و حرکت او خواهد بود بسوی خیر و تکامل. پس خدای بخشنده نعمتها، برای آنکه آدمی را در چارچوب بهره‌برداری معتدل از نعمت‌های الهی محدود سازد و از فزونروی و سرکشی در مصرف نگاه دارد، آیاتی مؤکد درباره تقوای اقتصادی و معیشتی نازل فرموده است. از جمله در سوره «مائده» آیه ۸۸ می‌فرماید:

«از هر چیز حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما قرار داده است بخورید و تقوی را رعایت کنید...»

و رعایت تقوی در معیشت، در ضمن چهار امر امکان‌پذیر خواهد بود:

(۱) رفع نیازمندی‌های زندگی بوسیله مال، در

حدی مناسب و اقتصادی

(۲) پرهیز از زیاده‌طلبی و تکاثر در کسب مال و مالکیت و اندوختن

(۳) دوری گزیدن از مصرف‌گرایی و اسراف و تبذیر در خرج کردن و مصرف مال

(۴) انفاق مقدار زاید مال و امکانات.

بنابراین هدف نهایی از مال و کسب آن در منطق اسلام منحصر به دو امر خواهد بود:

۱- تأمین معیشت مقتصدانه و باندازه کفاف و نزدیک به آن.

۲- بخشیدن افزونی مال و انفاق کردن آن

میان مردم، تا چنان باشد که مال تنها در میان توانگران به گردش نیفتد، و حرکات معیشتی و رفاهی و حیاتی و پرورشی و تکاملی مردم متوقف نشود.

بنابراین ارتباط انسان با مال همچون ارتباط او با سایر نعمات و مواهب الهی است، یعنی از قوانین کلی حاکم بر کائنات تبعیت می‌کند، یعنی با آن پیوستگی دارد. در سوره «طاهها» آیه ۸۱ می‌فرماید:

«از روزیهای حلال و پاکیزه‌ای که به شما داده‌ام بخورید و اندازه نگاه دارید، و گرنه به خشم من دچار خواهید گشت؛ هرکس به خشم من دچار شود در دوزخ سرنگون گردد.»

و همچنین امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«هرکس انحصارطلبی کند هلاک خواهد

شد.»

و آشکار است که ضایع کردن مال و اسراف در خرج آن، و جلوگیری از گردش آن در دست

مردم نیز بر انسان حرام خواهد بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«خوشا به حال مؤمنی که مال را بدون معصیت بدست آورد. و آن را بدون معصیت خرج کند، و به مستمندان بدهد، و از معاشرت با خودپسندان و فخرپروشان و دنیا دوستان - که بر خلاف سنت من بدعت می گذارند و سیره و رفتاری جز سیره و رفتار من دارند - خودداری کند».

دقت در این حدیث روشن می دارد که نگاه داشتن مال و دوست داشتن آن (مالدوستی و عبادت درهم و دینار و یورو و دلار و پوند و...) امری است بر ضد سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری از مفساد اجتماعی برخاسته از این گونه چیزها است:

الف - دورشدن ثروتمندان و توانگران مسلمان، از سیره اسلامی، در تحصیل ثروت و تملک آن، از راه انباشتن، و تمام همت را مصروف آن داشتن، و تمایل به فزونخواهی و به مال بالیدن.

ب - کوتاهی کردن علمای مسلمان در قطع رابطه با متکثران و مسامحه ایشان در حرام شمردن ثروت تکاثری و تعدی اقتصادی.

ج - خودداری حکومت گران کشورهای اسلامی از مبارزه با متکثران بلکه تمایل نشان دادن ایشان و - در بسیاری اوقات - به حکومت رسیدن آنان.

د - طرفداری برخی کسان که مردمان به سخنان ایشان گوش فرامی دهند از ثروتمندان و

تأیید آنان.

ح - طرح دینی قوانین و برنامه های اقتصادی به صورتیکه به سود اینان باشد.

در این حدیث شریف نبوی که ذکر گردید آموزش هائی در بیان چگونگی کسب مال و حدود مشروع و راه های درست مصرف کردن نیز مشاهده می شود که به آنان اشاره می شود:

۱) کسب مال بدون معصیت (معتدل و مشروع): گناه اقتصادی از بزرگترین گناهان اجتماعی است که زبان آن گسترده تر و وخامت آن شدیدتر است. امام صادق علیه السلام گناه اقتصادی را اساس انهدام اجتماعی و علت اصلی فقر و گرسنگی و برهنگی برمی شمرد و همچنین گناهانی که ثروتمندان و لخرج مرتکب می شوند و اموال و کالاهای فراوانی را به میل اندازه ناپذیر خویش مصرف می کنند و... و امساک و بخل و احتکار و اسراف و اجحاف در نرخ گذاری (و ایجاد تورمهای کاذب و ضد انسانی)، و ستمروائی بر مزد بگیران و کارگران و کم دادن حقوق ایشان و...

۲) انفاق (هزینه گذاری بدون معصیت): این قسمت اشاره دارد به اینکه مصرف کردن و انفاق مال واجب است که از معصیت و گناه به دور باشد، و عنوان اسراف و هدر دادن مال پیدا نکند، یا در معصیت فردی یا اجتماعی مصرف نشود. بنابراین مسلمان معتقد کسی است که مال را بدون ارتکاب معصیت به دست آورد، و بدون معصیت مصرف کند، پس در آنچه خیر و صلاح است امساک روا نیست، و در شر و فساد

انفاق جا ندارد.

۳) قرارداد دادن مال در دسترس تیره بختان، مستمندان: پس مقدار زاید در زندگی سالم و مقتصدانه اسلامی را، شخص توانگر به نیازمندان ندارد، یا بنگاه‌های خیریه عمومی گوناگون - که متناسب با نیازمندیهای هر زمان و هر آبادی عمل می‌کنند - واگذار می‌نماید، تا سود آن عاید همه مردم بشود و این اصل همان اصل انفاق است که اسلام آن را اصلی اساسی قرار داده است، و از جمله فلسفه‌های اساسی انفاق همان گردش اموال در میان مردم است، چنان شود که حرکت «قوامی» مال استمرار پیدا کند، و انباشتن و افزون‌طلبی و تنعم پرستی و اسراف از میان برود.

و این انفاق تنها به مقدار خوراک یک روز یا یک هفته محدود نمی‌شود، بلکه همه هزینه‌ها و مصرف‌ها را از قبیل هزینه تحصیل، کارآفرینی، اکتشافات علمی و بهداشتی، تهیه سلاحهای مدرن و فوق مدرن، برای حفظ اسلام و مسلمین، به هنگام هجوم بیگانگان، و ارزش ناگرایان، هزینه ازدواج و مسکن و پرورش فرزندان، سفر حج و... که همه این‌ها به گردش مال در اجتماع به صورت قوامی اسلامی می‌انجامد.

بنابراین مبنای تربیتی، کسب مال برای تأمین زندگی ضرورت دارد، ولیکن به اندازه کفایت، نه در حد زیاده‌روی و فخرفروشی و ولخرجی. انفاق برای انفاق کنندگان، هر اندازه که بتوانند، شرف انسانی و قرب الهی است.

۴) خودپسندی، گردنکشی و نازیدن به مال: پیامبر اکرم ﷺ پس از نشان دادن تصویری سالم از اقتصاد و معیشت در جامعه اسلامی، به نشان دادن صورتی از مال‌داری و توانگری که متضاد با آن است می‌پردازد و این شکل از زندگی را مورد نکوهش قرار می‌دهد.

۵) بدعت‌گذاری بر خلاف سنت و رفتار بر ضد سیره نبوی: پس از آنکه آشکار شد که سیره نبوی - یعنی سیره اسلامی - چیست، بخوبی آشکار می‌گردد که آنان که جز در این راه می‌روند، بدعت‌گذارانی هستند که بر خلاف سنت پیامبر عمل می‌کنند و رفتاری جز رفتار او ندارند. و این حد فاصلی است بین زندگی اسلامی و غیراسلامی، زندگی محمدی و غیر محمدی، در چارچوب تمول و مالکیت.

مال، از آن خداست

تفکر اسلامی و توحیدی، مال را مال خدا می‌داند و به این باور چونان اصلی گردن می‌نهد و آن را اصلی از اصول ایمان به خدا برمی‌شمرد. زیرا که بنابر «ایمان به خدا» و باور به وجود او، چیزها همه از آن خدای آفریننده است. (۳)

آیات الهی در این باره حتی بنابر اعتقاد دینی توحیدی، خود مالک را نیز ملک خدا می‌داند چنانچه در سوره «یونس» آیه ۶۶ می‌فرماید:

«آگاه باشید که هر کس در آسمانها و زمین است از آن خدا است.»

پس در سایه این اعتقاد توحیدی امکانات -

«فقر» و محرومیت را در هم دزد.

مال امانت الهی

در تعالیم اسلامی تأکید بر آن است که مال در دست مالداران چیزی عاریه است، تا همچون وسیله‌ای شایسته برای از بین بردن فقر به مصرف رسد. نتیجه این تعالیم (اگر عملی گردد) بر انداختن هرگونه محدودیت مال است، و آن را هدف اصلی فعالیت‌های زندگی شمردن، یا وسیله‌ای برای بهره‌کشی از مردم قرار دادن. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مال عاریه است»^(۴) لذا این تعالیم، آزادی تصرف در دارائی شخصی را به طور مطلق نمی‌دهد و انسان را در مالکیت مصرف در نعمات آزاد نمی‌شمارد. و آدمی باید در اموال موکلش تمام محدودیت‌های مصرف را مراعات نماید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند این اموال را که افزون از اندازه نیازتان به شما بخشیده است، برای آن است که آنها را به همان مصرف‌هایی برسانید که خود او معین کرده است. آنه اینکه همه را نزد خود ببندوزید» نکته قابل بحث با توجه به آیه هفتم از سوره «جدید» این است که خدا همه مردمان را - با حفظ موازین شرعی - صاحب حق در اموال و بهره بردن از آنها قرار داده است. این امر جز با جریان پیدا کردن مال در دست همه مردم و بیرون آمدن ثروت از انحصار ثروتمندان میسر نخواهد شد. بنابراین لازم است که اموال دست به دست بگردد، بصورتی که خداوند در شریعت خود دستور داده است. در این صورت

در نزد انسان - ملک او نیست بلکه امکاناتی است که به انسان - بعنوان امانت و براساس نیابت - بخشیده شده است. یعنی که خدا با او شرط کرده است که از آنچه حلال و پاکیزه است بخورد، پیروی شیطان نکند، سپاسگزار نعمت الهی باشد، اسراف نکند، پرهیزگاری پیشه کند، در حال توانگری برخورداری متکبرانه و طاغوتی نداشته باشد، مال را پیش خود نگاه ندارد بلکه پیوسته انفاق نماید.

بنابراین مالکیت خدا مالکیتی حقیقی است و مالکیت انسان عنوان مجازی و اعتباری و وکالتی دارد. بنابر اصل فوق، حرکت الاهی و اسلامی مال در اجتماع انسانی، ناگزیر حرکتی مسرمدمی و عمومی است؛ پس اسوالم نباید در دست عده‌ای از سرمایه‌داران جبار و دیکتاتور مسالی انباشته گردد. چرا که علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«همه آفریدگان عیال و روزی‌خوار خدایند»
خداوند آفریدگان را همچون عائله‌ای برای خود آفریده، و روزی آنان را ضمانت کرده است و طبیعت و مواهب آن و منابع ثروت و اموال را برای آنان به کار انداخته است تا وسیله فراهم آوردن امکانات معیشت و بقای زندگی آنان باشد. با این حساب، این افزون‌خواهان، مسلط بر اموال‌اند که به خدا در اموال خیانت می‌نمایند، و آنچه را به تقدیر شرعی مقدر کرده است نقض می‌نمایند و مانع می‌شوند که اموال در مدار تعیین شده و مشروع خود گردش کند و همه افراد و جامعه را به رشد برسانند، و سایه سیاه

مال سببی برای قوام و دوام زندگی فردی و اجتماعی و انگیزه‌ای برای شکوفایی تواناییها و موهبت‌های انسانی خواهد بود.

اموال پشتوانه و مایه زندگی

این موضوع در ذیل چند عنوان مطرح می‌شود:
الف - رعایت موضع الاهی مال، که همان قوام (پشتوانه) و قیام (مایه زندگی) است، و این رعایت از تباه کردن، تضييع مال و اسراف به هر شکلی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی جلوگیری می‌کند.

ب - موضع الاهی مال، اشکال گوناگون در خوردن مال هر کس را به باطل (نامشروع) رد می‌کند؛ زیرا حرکت آمیخته به باطل مال، ضد حرکت درست قوامی آن است و به تباهی مال می‌انجامد.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«خداوند متعال ربا را از آن رو حرام کرد که مال را تباه می‌کند، به همانگونه که دادن مال شخص سفیه به دست خود او نیز، از آن رو جایز نیست که بیم تباه شدن آن مال به دست وی می‌رود» (۵)

ج - این موضع، حرکت تکاثری مال را در اجتماع نیز منع می‌کند؛ زیرا مال در سطح تکاثری از موضع قوامی خود خارج می‌شود.
د - موضع قوامی، موضع انسانی و همگانی مال است زیرا:

- موضع مذکور زمانی وجود پیدا می‌کند که ثروت و مال به همه برسد و به گردش افتد، چون

مال در این نگرش چیزی است که به وسیله آن زندگی فرد و اجتماع قوام پیدا می‌کند.

- موضع قوامی موافق نیازمندی انسان و تأمین نیازهای انسان، در حد اقتصاد و میانه‌روی است. و این موضع و تحقق بخشی آن در اجتماع، مردم را به پذیرفتن دو اصل اسلامی «مواسات» و «مساوات» وادار می‌کند. در این صورت است که تولید و بازرگانی در حد نیاز همگان خواهد بود و از تولید و واردات کالاهای تجملی مصرفی جلوگیری می‌شود، توزیع کالا تابع سنتهای حق و عدالت می‌شود، و به پاس‌سختگویی به نیازهای درست جامعه می‌پردازد، و در نتیجه، انباشتن مال و تکاثر را از میان خواهد برد، و در مصرف نیز، پدیده‌های اسراف و تحمیلی از بین خواهند رفت.

در این حالت شاهد خواهیم بود که تولید، بازرگانی، توزیع و مالکیت و مصرف به صورت طبیعی و بدور از افراط و تفریط صورت خواهد پذیرفت.

- اگر مال از موضع قوامی و حدود طبیعی خود خارج شود، موجب تباهی فرد و اجتماع خواهد شد.

محدودیت تصرف در اموال

امعان نظر در فرهنگ اقتصادی اسلام و نص‌های اساسی در آن، ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که مال جز وسیله‌ای برای معیشت و روزی مردم و مدد زندگی و قوام جامعه بشری - دو عامل رشد مادی و معنوی - نیست، و طبیعت

آنچه وسیله و مدد رزق و قوام است، این است که تصرف و بهره‌مند شدن از آن محدود بوده و مصرف‌کننده اجازه مصرف بیش از حد نیاز را نداشته باشد.

با نگاهی به «واژه‌های قرآنی»، همچون «لا تسرفوا، لاتعتدوا و...» به این نتیجه می‌رسیم که اسلام هرچند مردم را به زندگی سخت و زاهدانه و ترویج آن دعوت نمی‌کند، آزادی تصرف در مال را هم به طور مطلق روانی دارد.^(۶)

بنیان اقتصادی اسلام بر خلاف نظام تکاثری و سرمایه‌داری، بر محدود بودن انسان و مرکزیت دادن به او پی افکنده شده است. بنابراین، اسلام همه کالاها و فرآورده‌ها را وسایلی برای خدمت کردن به انسان و رفع نیازمندیهای او و پاسداری از کرامت انسانی در نظر می‌گیرد. با توجه به اهمیت این موضوع است [که نقطه تقابل فرهنگ اسلامی با فرهنگ تکاثری است] که گردش اموال، جامعه دینی را به راه درست می‌اندازد.

اینک مباحث ذیل را در میان می‌نهیم:

- محور و مرکز بودن انسان: اسلام انسان را محور می‌داند نه فرع، به همین دلیل انسان را مقیاس مال و مناط حرکت کمی و کیفی آن قرار می‌دهد، آن هم نه تنها از لحاظ حیات مادی و جسمانی، بلکه از لحاظ زندگی روحی و معنوی لذا امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«بدانید که فزونی مال، مایه تباهی دین و قساوت دل است.»

این تعلیم از روابط ژرف موجود میان فزونی

مال و حالات معنوی و احوال قلبی انسان پرده بر می‌دارد. لذا آشکار است که در «مکتب تکاثری» به هیچ عنوان توجهی به انسان و معنویت او در کار نیست.

اسلام از انسان می‌خواهد که مصرفهای مالی خود را تابع نیازمندیهای معنوی خود سازد، زیرا صفات معنوی آدمی و احوال روحی او، مراعات و محدودیتهایی را بر وی واجب می‌سازد، و محدودیتهای برخاسته از احوال معنوی امری تکوینی است. چه قوانینی حاکم بر فطرت انسان و واقعیت وجودی وی او را محدود می‌سازد و به میانه‌روی و توازن فرامی‌خواند.

بدینسان مصرفگرایی آزاد و تجاوز از حدود معین برای مصرف، موجب دور شدن از زمینه‌های فطرت اوست و سبب هلاکت خود و اجتماع است، و شریعت اسلام آن را نهی کرده است.

خوردن و بهره بردن که قرآن و اسلام آنها را مجاز می‌شمرد، همان باندازه نیاز است که تابع میانه‌روی و اعتدال و به اندازه قوام و کفاف باشد. پس اسلام خوردن و مصرف افراطی را که متضاد با احوال فطری انسان و باعث تباهی و نابودی است مجاز نمی‌شمرد.

- زمینه‌ها و انگیزه‌های محدودیت:

الف - مال در نظر اسلام ودیعه‌ای الهی در نزد انسان است. لذا او در این بین باید تابع مقررات ودیعه‌گذار - که شریعت خود تعیین کرده است - باشد.

ب - چون مال، مال خداست. پس مال

مردمان و از آن مردمان نیز هست، بنابراین، زیاده‌روی در مال، چه به لحاظ مالکیت و چه بلحاظ مصرف، تجاوز به حقوق مردمان و غصب وسیله معاش دیگران بشمار می‌آید و ضرری کلی به انسان و انسانیت دارد.

- حقوق اجتماع در مالکیت‌های شخصی:

آشکار است که انسان در همه آنچه کسب می‌کند، و امدار اجتماع است. بنابراین، مالکیت آدمی از دو لحاظ واقعیت و شمول، محدود می‌شود. چون اجتماع در آنچه آدمی دارد شریک بزرگ اوست. بنابراین، اسراف و شادخواری جز تجاوز از حد میانه یا سوء استفاده از نعمت یا روزی دیگران چیز دیگری نیست. در نتیجه، مالکیت در اسلام مالکیت «فردی - اجتماعی» خواهد بود. لذا آنچه در احادیث آمده است همه دلالت بر شریک بودن فقیران در اموال ثروتمندان دارند. این موضوع با عنایت به اینکه اسلام به اجتماع هویتی مستقل بخشیده است تأکید می‌شود و عملی کردن آن ضروری است.

- محدودیت تکوینی انسان و ارتباط آن با مصرف: انسان - بنابر آفرینش خود - به امکانات طبیعی و نیازهای زندگی احتیاج دارد. در نتیجه، هم حد طبیعی (تکوینی) و هم حد شرعی در همه نیازمندیها حد میانه است. و لذا امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«هر کوه‌تاهی برای انسان مایه زیان است و هر زیاده‌روی سبب فساد و تباهی اوست» (۷)

پس حد مناسب برای واقعیت انسانی همان

حد معتدل خواهد بود و همین مقدار است که باید در اختیار همگان باشد تا در جامعه نه نیازمند بدبخت مشاهده شود و نه متمتع گردنکش. چنانکه امیرالمؤمنین در توصیف حاکمیت اسلامی فرموده است:

«...در حکومت راستین اسلامی، در میان

شما یک تن به هم نرسد که هزینه زندگی نداشته باشد» (۸)

در نتیجه، رسیدن به این حد شایسته اجتماعی ممکن نیست مگر آنکه مردمان به محدودیت مصرف و بهره‌مندی از نعمتهای الهی گردن نهند، و بیش از آنچه بدان نیاز دارند مصرف نکنند.

- تأکید بر موضع قوامی و قیامی مال:

موضعی الاهی دارد که این همان موضع «قوامی، قیامی» است. بدیهی است که قوام بودن مال زمانی تحقق می‌یابد که همگان، در اموال، مصرفهای محدود و مشروع داشته باشند و از این لحاظ دارا و ندار یکسان عمل کنند، تا همگان نیازهای خود را به صورت قوامی (پشتوانه‌ای) در دسترس داشته باشند و نه فقط به صورت سدّ جوع و ستر عورت. زیرا امکان ندارد با وجود فقر و پریشانی، گنجینه‌های عقلی به کار افتد و نبوغها و استعدادها بشکفتد [که هدف دین نیز در این است]

برخی از عوامل برپائی و نابودی اجتماع:

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«از جمله عوامل بقای اسلام و مسلمانان آن است که اموال آنان نزد کسانی قرار گیرد که حق مال (و مالداری) را بدانند و کار نیک کنند. از جمله عوامل فنای اسلام و مسلمانان آن است که اموال به دست کسانی بیفتد که حق مال را ندانند و اموال را در راه کارهای نیک به مصرف نرسانند.»^(۹)

بنابراین، گردش مال در اجتماع بر دو گونه است:

- ۱- گردش قوامی سالم، در چارچوب نظام مالی درست و متعهد، با مدیریتی آگاه و مسئول
- ۲- گردش مصرفی ناسالم و ضد قوامی، در نظام مالی منحط (سرمایه‌داری و تکاثری) با مدیریتی ناآگاه، غیرمسئول و جنایتکار.

بر اجتماع اسلامی واجب است که در برنامه‌ریزیهای اقتصادی و مترقی تلاشی دامنه‌دار داشته باشد و در راه تعدیل و هماهنگی و تکامل‌پذیری توانهای اقتصادی و به جریان انداختن اموال به منظور تأمین زندگی و بالا بردن سطح آن و تأمین وسایل آموزشی و پرورشی، مسکن، بهداشت، کار و ازدواج، در کلیه سطوح همواره بکوشد و لازم است که جلوگیری و طرد قطعی افراط و تفریط مالی (فقر و تکاثر) از مواد اصلی این برنامه‌ریزی باشد. و با تلاش جدی در این راه است که باقی ماندن اجتماع و اهمیت آن تضمین خواهد شد، و از راه‌های نابودی آن جلوگیری به عمل خواهد آمد.

«... اموال نزد کسانی قرار گیرد...» این جمله اشاره است به لزوم حرکت مال در اجتماع و

دست به دست گشتن آن میان مردم. آنچه در این بین حائز اهمیت است کیفیت این جریان است نه کمیت مال موجود در جامعه. بنابراین، جریان کلی مال در اجتماع به مقررات مالی و قوانین اقتصادی و برنامه‌های صحیح و اوضاع و احوال حاکم بر بهره‌برداری و رشد و توزیع و مصرف مربوط است.

آشکار است که جریان کلی مال در اجتماع در دست نظام حاکم بر اجتماع است. پس اگر نظام سیاسی و اقتصادی از حق و عدالت تبعیت کند و بر آن اصرار داشته باشد که اجتماع بر شالوده‌توازن زندگی کند و با حدود میزان و عدالتی هم‌عنان باشد که دین الهی - قائم بر کتاب و میزان - آن را اساس قرار داده است و جامعه را به دادگری و قسط رهبری می‌کند در آن صورت، سبب ایجاد توازن اجتماعی و اقتصادی در پهنه‌های زندگی و تلاش‌های مردم خواهد شد. این عمل خود موجب برپاداری قسط در جامعه می‌باشد که از واجبات اساسی حکومت اسلامی است.

«... حق مال (و مالداری) را بدانند...» اموال باید در دست کسانی باشد که روش درست تصرف در مال و مصرف‌های آن را بشناسند. یا عبارتی متخصص باشند. تأکید بر تخصص کامل در مسائل اقتصادی و امور وابسته، از این حیث است که در نتیجه آن، مدیریت به دست کسانی بیفتد که حق را در مورد اموال شناخته و با علم و کاردانی عمل کنند. این بر همه اجتماع اسلامی واجب است که هیئت حاکمه و

مدیران مسئول، از حقوق اموال و نقش حیاتی آن آگاه باشند و نسبت به رویکردهای زندگی و اموال معیشتی مردم حساسیت نشان داده و اهمیت کیفی گردش مال در جامعه را در نظر بگیرند و در قضیه مربوط به اموال و مسائل مختلف اقتصادی - بخصوص اقتصاد نوین - از تخصص بهره‌مند باشند.

«... کارنیک کنند...» دارندگان مال و گردانندگان جامعه در تمام شئون مربوط به برنامه‌ریزی و مراحل عملی چنان کارکنند که نتیجه آن برای مردم و جوانب مختلف زندگی آنان خیر باشد. یعنی چنان شود که کار آنان در اصطلاح شرع عنوان «معروف» پیدا کنند نه «منکر».

بدینگونه نپرداختن به کار خیر و معروف نیز از سه ناحیه صورت می‌گیرد:

۱- عدم تخصص.
۲- عدم اطلاع از حوادث واقعه اقتصادی - اجتماعی معاصر.

۳- عدم تعهد و صلاحیت.
بدینگونه بر اجتماع اسلامی واجب است که به منظور دادن مرکزیت صحیح به مال و به جریان انداختن آن در مسیرهای سالم و سازنده، دست به تأسیس نظام اقتصادی اسلامی و علمی و تابع خط قرآن کریم بزند که از همه سو مبتنی بر تخصص و تعهد باشد. برای تأسیس این نظام به شناختهای دهگانه ذیل نیاز داریم:

۱- شناخت فقه و مبانی اجتهاد.
۲- شناخت تفقه و امکانات فراوان و قلمرو

گسترده و اصیل و فراگیر آن، تا بتوان به استنباط احکام شرعی، به صورت نظام بهم پیوسته و ارگانیک پردازیم.

۳- شناخت حوادث واقعه بطور کلی.
۴- شناخت حوادث واقعه بطور خاص یعنی در قلمرو اقتصاد و آنچه به ابعاد گسترده اجتماعی، اقتصادی مربوط می‌شود.
۵- شناخت سنتهای الهی در ابعاد اقتصادی و اجتماعی.

۶- شناخت «تعریف مال» در اسلام و مسیر تکوینی و فطری آن، و ارتباط این مسیر از لحاظ کمی و کیفی با هویت انسان و هویت مستقل اجتماع.

۷- شناخت پیامدهای منفی فقر و تکاثر.
۸- شناخت حکمت حرمت مال و فلسفه حقیقی آن، که در احادیث مربوط به علتها و حکمت‌های احکام، (کتاب علل الشرایع) ذکر شده است.

۹- شناخت پایگاه مال و نقش آن در اجتماع و اینکه مال در جسد اجتماع همچون خون است در جسد افراد، و شناخت آنچه از احکام ولایتیه که برای تحقق نقش یاد شده لازم است.

۱۰- شناخت نسبت واقعی میان روابط تکاثری و حرمت مال، و اینکه این نسبت تضاد ماهوی است. زیرا تکاثر ارزش قوامی مال را از میان می‌برد.

مال و نابودی جامعه

گردش مال در دست مردم اگر بصورتی مغشوش

و منحرف باشد، سبب نابودی اجتماع و تباهی ظاهری (اقتصادی، معاملات، معیشتی) و باطنی (اخلاقی، دینی و رفتاری) مردم خواهد بود. زیرا که مال به منزله خون است در کالبد آدمی، پس اگر در مجموعه کالبد اجتماع جریان داشته باشد و به تمامی اعضاء این کالبد به اندازه نیاز برسد سبب زندگی بانشاط و متکامل خواهد شد، و در غیر اینصورت باعث تباهی و فروپاشی آن خواهد بود. بنابراین، هلاکت و نابودی اجتماع و پوچی و انحطاط آن - در بعد اقتصادی، که مستلزم بعدهاهای دیگر نیز هست (کادالقرآن بکون کفراً) - در درجه اول به مکتب اقتصادی رایج در آن اجتماع منوط است و از روش توزیع غیر عادلانه و نامتوازن و فساد گردش مال در دست مردم مایه می‌گیرد.

بنابراین، آیه ۲۹ سوره «نساء» این حقایق مهم اجتماعی را مورد تأکید قرار می‌دهد:

۱- همه اندام‌های کالبد اجتماع و بخش‌های آن، پیوندهای محکمی با نظام مالی و اقتصادی دارند بطوریکه زندگی و نشاط آنها به سالم بودن نظام اقتصادی و فروپاشی آن به ناسالم بودن نظام اقتصادی وابسته است.

۲- اهمیت سرنوشت ساز قضایای مالی به چگونگی گردش مال در دست مردم و راههای بهره‌مندی از آن و اندازه‌های آن وابسته است که باید به وجهی که صحیح و حق است صورت پذیرد.

۳- درستی معاملات، مبتنی بر توافق است، که امری طرفینی است. [هم خریدار و هم

فروشنده، نه تنها رضایت فروشنده]

تباهی اجتماع بدست انحصارطلبان

انحصارطلبی و هواداری‌های اقتصادی و مالی از مهم‌ترین عوامل پدید آمدن اختلاف معیشتی و تعدی اقتصادی است. پیداست که نتیجه این کیفیت نادرست در زندگی هر اجتماع، چیزی جز فساد افراد و سقوط جامعه و تباهی زندگی نخواهد بود.

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«هرکس اموالی را به خود اختصاص دهد (و در امور مالی و اقتصادی و معیشتی انحصارطلبی کند رو به تباهی رود) و هلاک شود.»^(۱۰)

و نیز:

«دنیا همچون دامی است که هرکس را که به آن میل کند در خود گرفتار سازد، و از کسی که از آن دوری جوید کناره‌گیرد. از اینرو به دل بستن به آن مایل مشو، و روی خوش به آن نشان مده، که تو را گرفتار خود سازد و رو به تباهی برد.»^(۱۱)

و نیز:

«... در طلب مال پرمکوش و کسب را مختصر گیر... و زینهار که مرکب‌های آزمندی را تند بدوانی که تو را به آشخوره‌های هلاکت فرود خواهند آورد.»^(۱۲)

در اینجا تباهی انسانی یعنی باطل شدن هستی واقعی و هویت اصلی و رشد الهی و از بین رفتن مواهب و استعدادهای آدمی است. همچنین در بُعد اجتماعی، باطل شدن موجودیت مستقل و شناخته شده و قوام قطعی و

فعال آن است.

۲- لذت پرستی و کامرانی: این عامل شالوده‌های معنویت و جوهره‌های اخلاقی را منهدم می‌سازد و از مهم‌ترین عواملی است که به فسق و فجور و خیانت و ستمگری و شیوع آن در بخش‌های مختلف اجتماع می‌انجامد.

۳- شیوع اُفت اخلاقی، از آثار روشن اشرافیت، رواج یافتن اخلاق اشرافی و رفتار مصرف‌گرایانه و طرز معیشت ایشان در میان مردم و تقلید از آنان در بخش‌های گوناگون اجتماع است. لذا چنین جامعه‌ای پایه‌هایش فروریخته و اخلاق و الای آن افت کرده و راهی و بلکه توانی برای مبارزه با تعدی و تجاوز - خواه اقتصادی خواه غیر اقتصادی - ندارد.

۴- زندگی انگلی و لوازم تحمیلی آن بر جامعه: زندگی نخوت‌آمیز و تنعم‌گرا، زندگی‌ای انگلی و برخوردار از بیکاری و بهره‌کشی از دیگران به صورت مختلف است.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«هیچ مستمندی گرسنه نمی‌ماند، مگر آنکه

توانگری حق او را باز می‌دارد.» (۱۵)

از لوازم ادامه این زندگی آن است که مردمان نسبت به حقوق خود نادان بمانند و در اندیشه سرنوشت خود و ملت‌شان نباشند و درباره حقوق و ارزش‌های خویش بی‌اعتنا گردند و از آموزش‌های دینی خود درباره احقاق حق و از بین بردن جور و ستم ناآگاه باشند و باز بچه‌هایی در خدمت گردانندگان اقتصاد جامعه و هوسهای آنان باقی بمانند.

تباهی اجتماع به دست شادخواران

آشکار و مسلم است که اشرافیت و آسایش طلبی (که همواره در انحصار افرادی خاص و مخصوص است، حتی هم اکنون...) از مهم‌ترین عوامل اساسی تباهی انسان و نابودی فرد و اجتماع است، چه این پدیده‌ها و حالات به تباهی می‌انجامد و فساد را از راه‌های گوناگون در جامعه رواج می‌دهد، و زمینه آماده‌ای برای شیوع بی‌بندوباری در میان مردم، در سطوح مختلف اجتماع، فراهم می‌آورد.

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«مال مایه فتنه‌ها (آشوبها و بلاها) است.» (۱۳)

و نیز:

«اسراف زیاد ویرانگر است.» (۱۴)

این امر از راه‌های گوناگون صورت می‌گیرد، از جمله:

۱- فراوانی امکانات مادی: و فور امکانات

مادی و در دسترس عده‌ای قرار گرفتن مواهب اجتماع، و بالا بودن نسبت مصرف‌های تجملی، انسان را به لذت پرستی و آزمندی نسبت به هرچه مایه لهو است می‌کشاند، او را از هر خودسازی و میان‌روی باز می‌دارد، فرصتی برای اندیشیدن و از راه انحراف بازگشتن باقی نمی‌گذارد، آدمی را بسوی حرام «اصالت لذت» مادی و دوری جستن از هر جهت‌گیری شایان انسانیت سوق می‌دهد.

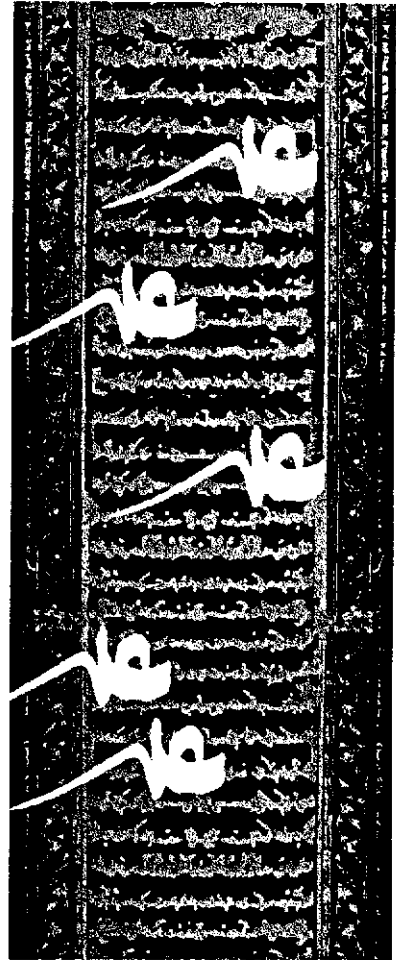
این رو، در جوامع سرمایه‌داری قدرت واقعی یا به دست خود شادخواران و اشراف است و یا به دست دست‌پروردگان و جیره‌خواران آنان. از این روی است که پیامبران الهی پیوسته خود را از مستکبران اقتصادی دور نگاه داشته و آماده مبارزه با آنان بودند.

۶- خوردن اموال مردم به باطل (مال مردم خوری) و طرد آن: قرآن کریم، در گروهی از آیات در زمانی به بیان بسیاری از مسائل تازه زندگی نوین انسان پرداخته است که اینگونه مسائل شناخته و مطرح نبوده است، و لذا آنها بصورت کلی بیان شده است و راه حل آن را هم به شکلی نشان داده است که با مصلحت عامه مردم سازگار باشد. یکی از این موارد آیه ۲۹ از سوره «نساء» می‌باشد که می‌فرماید:

«ای اهل ایمان (اموال خود را - ضمن روابطی که دارید - به ناحق و ناروا (و به صورت‌هایی که از نظر شرع باطل و نادرست است) مخورید، مگر اینکه از راه داد و ستدی با رضایت هر دو طرف معامله باشد، و یکدیگر را مکشید.»

در این آیه، تعبیر «الباطل» تعبیری عام و فراگیر است که به سبب‌های باطل تفسیر شده و در فقه اسلامی مطرح است، و بیشتر به سبب‌های باطل شناخته شده که در زمان‌های پیشین مطرح بوده است اشاره دارد. حال آن که برای این موضوع، امروزه حوادث واقعه (مسائل نو پیدا) و دستاویزهای تازه و راه‌هایی جدید برای داد و ستد و مالکیت وجود دارد.

بنابراین، لازم است که براسباب باطل،



۵- تسلط یابی تکاثری بر توده‌ها: تسلط مالی و اقتصادی بر توده‌های مردم جز با تسلط سیاسی تحقق نخواهد یافت، و این تسلط - در بیشتر اوقات - جز با استیلای نظامی میسر نیست. بنابراین، مشاهده می‌کنیم از مهم‌ترین اهداف مستکبران برای تحمیل خود بر توده‌های مردم کوششی چشمگیر جهت دستیابی به سلطه سیاسی و تحمیل آن بر مردم است. همچنین، روشن است که زندگی اشرافی اگر پشتوانه‌ای نداشته باشد به نابودی منجر خواهد شد. از

چیزهایی رابعنوان توضیح یا تأسیس اصل اضافه کنیم که در این زمان در زندگی انسان نو و اقتصاد نوین پیدا شده است. یعنی مسائلی پیچیده و رشته‌هایی تخصصی و جدید، که علم فقه و فقیهان نمی‌توانند نسبت به آنها و چارچوب‌های آنها بی‌اطلاع بمانند، و دربارہ اموال و مسائل گوناگون اقتصادی فتوا دهند.

به عنوان نمونه به چند مسئله از مسائل مستحدثه اشاره می‌کنیم:

(۱) مالکیت از طریق تولید کردن چیزهایی که برای افراد یا اجتماع زیان جسمی یا روحی یا معنوی یا سیاسی یا فرهنگی یا اجتماعی یا دفاعی دارد، یا مصرف کردن آن به انسان مسلمان یا جامعه اسلامی آسیب می‌رساند.

(۲) مالکیت از راه بند و بستهای اقتصادی و متحد شدن شرکت‌های سرمایه‌داری بین‌المللی با یکدیگر، و تأسیس شرکت‌های بازرگانی و تولیدی و توزیعی انحصاری، که سبب می‌شود تا نرخ‌گذاری به دست صاحبان صنایع و کارخانه‌ها یا واردکنندگان بزرگ افتد، و در نتیجه برای مواد خام و دستمزد کارگران چیزی اندک قرار دهند، و در مورد بهای اجناس خود هرچه می‌خواهند اجحاف کنند.

(۳) مالکیت از راه تولید کالاهای تجملی و مصرف کردن مواد موجود برای تهیه آنها، در جاهایی که نیازهای اولیه بسیاری از بخش‌های جامعه همچنان بر زمین مانده باشد.

(۴) مالکیت از راه تبلیغات بازرگانی باسماه ای و فریبنده، برای ایجاد تقاضای کاذب در مردم،

در مورد کالاهای گوناگون.

(۵) مالکیت از راه واردات آزاد، بدون وجود مقرراتی برای آن، که مصالح مختلف جامعه را در نظر بگیرد.

(۶) مالکیت از راه تولید آزاد، بدون وجود مقرراتی برای آن.

(۷) مالکیت از راه توزیع و نرخ‌گذاری آزاد، بدون وجود مقرراتی برای آن.

(۸) مالکیت از راه حق‌العمل کاری میان دو طرف معامله (بخصوص در میان دو کشور) به شکلی که قیمت‌ها را به زیان توده مردم به صورتی کمرشکن بالا برد.

اینها همه از «اسباب باطله» است، یعنی خوردن اموال مردم (یا اموال عمومی) به راحتی و ناروا، هرچند همه یا بعضی از آنها تازه در دنیا پیدا شده است. و اینهمه از پیامدهای اقتصاد سرمایه‌داری جدید و تکاثر معاصر است که چه بسا برخی بکوشند تا امضای فقه اسلامی را برای صحت و پذیرش آنها به دست آورند، و هیئات که فقه بیدار و پویا چنین کند.

۷- اصل لاضرر و لاضرار: هر نظام مالی در اجتماع نمی‌تواند اسلامی شود مگر آنکه فعالیت آن در حدود معین اسلامی باشد و برای منفعت عامه صورت پذیرد، و هیچ زیان دیدن و زیان رساندن به فرد یا اجتماع از آن نتیجه نشود. البته در این باره فرقی نیست که ضرری که اسلام نمی‌کرده از ناحیه افراد وارد آید یا گروه‌ها و یا... زیرا احادیث رسیده در این زمینه، ضرر رساندن را بطور مطلق نفی کرده است.

پیامبر اکرم ﷺ:

«دو خصلت است که بالاتر از آنها شری نیست: شرک ورزیدن به خدا و زبان رساندن به بندگان خدا.» (۱۶)

امام علی رضی الله عنه، خطاب به کارگزاران حکومتی:

«قلمهای خود را نازک بتراشید و فاصله میان سطرها را کم کنید؛ از زیاده نویسی بپرهیزید و مقصود را هرچه کوتاهتر بیان کنید و مبادا پرخرجی کنید. زیرا که نباید به اموال مسلمانان زبانی برسند.» (۱۷)

و تیز بنگرید به باب الضرار، کافی، ۲۹۲/۵ - ۲۹۴

آنچه نباید مورد غفلت قرار گیرد مفاهیم اصولی است که در اسلام درباره ضرر و ضرار آمده است، مفاهیمی که اقتصاد اسلامی را بصورت ریشه‌ای و ماهوی از نظام‌های اقتصادی دیگر جدا می‌کند. قاعده نفی ضرر و اصل آن در صورتیکه بگونه‌ای ژرف و فراگیر فهمیده شود و برای اجرای آن در همه ابعاد زندگی تلاش صورت بگیرد، شمار بسیاری از علل فقر و حرمان و استضعاف را از میان خواهد برد.

حرمت مال و تأکید بر آن (اسنیت اقتصادی):

از مهم‌ترین اصولی که اسلام در قضایای اقتصادی مورد تأکید قرار داده اصل «حرمت - احترام - مال» است.

بنا بر آیه ۵ از سوره نساء:

«خدا مال را وسیله قوام و برقرار ماندن شما قرار داده است.»

و اینکه احترام مال به آن است که خدا آنرا سبب زندگی مادی و معنوی انسان و مدد رساندن به آن و قوام آن قرار داده است. (۱۸)

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«حرمت مال مؤمن همچون حرمت خون اوست.» (۱۹)

این تشبیه دال بر نقش حیاتی و مهمی است که مال نسبت به هر فرد ایفا می‌کند.

امام علی رضی الله عنه می‌فرماید:

«بردن و خوردن مال مرد مسلمان به ناحق (از)، بزرگترین خطاها است.» (۲۰)

قرآن کریم اموال و انفس را در آیات متعدد ردیف یکدیگر قرار داده است. این نیز دلیل بر ارزش حیاتی مال در تعلیمات اسلامی است. با توجه به حدیث شریف نبوی - که مال را در کالبد اجتماع همچون خون در کالبد فرد تشبیه می‌کند - تراکم مال در نزد مشتی مردم متجاوز به حقوق مادی توده‌ها - و در نتیجه به حقوق معنوی آنان - با جریان داشتن عمومی مال در تضاد است. این با حرمت مال در تضاد است؛ زیرا قوام بودن آن را از بین برده و مانع جریان روان خون در سراسر جسد توده‌ها می‌گردد. بنا بر این، بخش بزرگی از احکام مالی در اسلام، این جهت، یعنی نبرد با حرکت تکاثری مال را هدف قرار داده‌اند (همانند حرام بودن اسراف و تبذیر، حرام بودن تباه کردن مال و خوردن آن به باطل یا حرام بودن ربا و...) یکی از مهم‌ترین دلایل وجود این

ایستار، پایان دادن به گردش سرطانی مال در جسد اجتماع و محدود کردن سود است.

بنابراین، حرمت مال در اسلام، نه هدفی ذاتی بلکه هدفی وسیله‌ای است، و تا زمانی ثابت است که سبب زندگی مردم و قوام آن باشد و لا غیر.

مظاهر منفی مال:

مال به همانگونه که امدادی از امدادهای الهی و مایه قوام فرد و جامعه است، به همان گونه می‌تواند عاملی منفی باشد، برای پیدایش پوچی و رفاه زدگی و خود بزرگ‌بینی. به عبارت دیگر، چنانچه حدود خدایی در مال رعایت نگردد، قوانین و احکام دینی جریان پیدا نکند، حقوق مردمان بوسیله آن ادا نگردد و مال در شکلی که از موضع وسیله بودن خارج شود و بعنوان هدف قرار گیرد، از بزرگترین عوامل سقوط فردی و اجتماعی خواهد بود.

بنگرید به سوره «نازعات» آیات ۳۹ و ۴۷، و سوره «قلم» آیه ۱۳، و سوره «همزة»، آیه ۱ و ۲ و همچنین در مورد آثار فردی از امام علی علیه السلام منقول است که:

«مال مایه شهوت‌ها و شهوترانی‌هاست» (۲۱)

نیز:

«مال عاقبت کار را تباه می‌کند و بر آرزوها می‌افزاید.» (۲۲)

در مورد آثار اجتماعی نیز بنگرید به سوره «انفال»، آیه ۳۶، و سوره «بقره» آیه ۲۶۴ و همچنین از امام علی علیه السلام منقول است که:

«من سرکرده مومنانم و مال سرکرده فاجران.» (۲۳)

نیز:

«اتفاق مال دنیا پس انداز کردن است که برای اتفاق کننده می‌ماند، و نگاه داشتن آن (و بخل ورزیدن) اندوه است و گرفتاری.» (۲۴)

در صورتیکه مال بعنوان هدف مطرح گردد و از موضوع وسیله بودن خارج شود، در آن صورت، دارنده را به زراندوزی، افکار ضد اجتماعی و ضد مردمی و استثمار محرومان و بهره کشی ناروا از مردمان و... بر می‌انگیزد و این چگونگی - چنانکه معلوم است - از بزرگترین عوامل بدبختی و سقوط فردی و اجتماعی خواهد بود.

نکته قابل بحث اینکه مال به خودی خود نقش منفی ندارد، بلکه مایه قوام و سامان‌یابی امور آدمی است، چیزی که هست انسان با جمع کردن مقدار فراوان مال و دل بستن به آن و خرج آن در راه‌های ناشایست به آن اثر منفی می‌دهد و آن را از موضع مثبت و سودمند خود خارج کرده، در مواضع منفی و منحرف به کار می‌گیرد و «عاملی مثبت» را به «عاملی منفی» و دارای زیان‌های خرد کننده بدل می‌کند. این امر از راه‌های گوناگون صورت می‌گیرد، از جمله کمیت و کیفیت مالکیت و کمیت و کیفیت مصرف.

کمیت مالکیت: مالکیت مقدار بسیار زیادی از مال، مال را از مدار خود خارج می‌کند و آنچه را که عامل مثبتی برای نیازمندی‌های مردم و

زندگی است، به عاملی منفی و فساد آور و طغیان آفرین مبدل می‌سازد.

کیفیت مالکیت: چگونگی مالکیت نیز از عوامل دور شدن مال از حقیقت خود و تبدیل آن به عامل منفی است. چه مال برای آن آفریده شده است که به شکلی صحیح و محدود حتی از لحاظ کیفیت، در اختیار افراد قرار گیرد. بنابراین، هنگامی که مال به روش‌های نادرست بدست آید، دیگر در مجاری مثبت و معین جریان نخواهد یافت.

کمیت مصرف: انحراف کمی مصرف نیز از چیزهایی است که مال را از مدار شایسته خود خارج می‌کند و به موجودیت مالی اجتماع زیان می‌رساند.

کیفیت مصرف: انحراف کیفی مصرف (چگونگی مواد مصرفی و روش آن و مصرف‌های اشرافی و اسراف و اشرافی و اجحافی و اتلافی) نیز مال را به عاملی منفی تبدیل می‌کند، بنابراین مال اگر از حدود الهی و اندازه قیامی و قوامی خود تجاوز کند و در مدارهای تکاثری قرار بگیرد - چنانکه ائمه طهارین علیهم‌السلام در احادیث معتبر تصریح فرموده‌اند - به سپاهی از سپاهیان جهل مبدل خواهد شد، به سرچشمه شهوت‌ها، منشأ فحور و گناکارگی و مبدأ فتنه و تباهی تبدیل خواهد شد. بنابراین، اصل مال از اسباب خوردنمایی و نازیدن و فریفته شدن در دنیا نیست، بلکه دوستی مال است که سبب حالات روحی پست و مهلک می‌گردد. در این زمینه بنگرید به سوره «همزه»

آیات ۳ و ۴. امام علی علیه‌السلام نیز نگاه داشتن مال را فتنه می‌شمارد. ^(۲۵) نه اصل مال و کسب مقدار معتدل از آن را از راه‌های مشروع. آنچه بیان شده دلیلی است بر اینکه موضع تکاثری مال، به هیچ وجه موضع الهی و مشروع آن نیست، به همین گونه «موضع طبیعی» آن هم نیست، چه موضع طبیعی مال با موضع تشریحی آن مخالفتی ندارد چون این دو موضع در همه امور - و جریان‌های صحیح - تطابق پیدا می‌کنند، اما موضع تکاثری موضعی تحریفی و ضد الهی و منفی است. در نتیجه مظاهر منفی مال، از عمل انسان و چگونگی تصرف او در مال و تعدی و طغیان او پدید می‌آید.

حفظ اموال عمومی و بیت المال و تأکید قاطع بر آن:

در نامه‌های امام علی علیه‌السلام به کارگزارانش از اینگونه مفاهیم، آموزش‌ها و دستورات فراوان دیده می‌شود، به «نهج البلاغه»، بخش نوشته‌ها و نامه‌ها مراجعه کنید. قاعده لاضرر و احادیث آن، نیز، اموال عمومی را بخوبی شامل می‌شود.

میان‌روی در طلب مال:

در احادیث رسیده است که یک هدف اقتصادی مهم و سازنده وجود دارد، و آن این است که کسانی که قدرت تلاش کردن برای کسب مال - حتی مقدار فراوان - دارند - در کسب و درآمد از مهارت و استعداد کافی برخوردارند، اگر از مقدار فراوان دست بردارند و به آنچه برای

معیشتی پاک و سالم، کافی است. به اندازه کفاف و آبرومندی، و هزینه کردنهای متناسب، خانه ازدواج، وسیله نقلیه، سفر حج، سفرهای آموزنده، تأسیس خیریه، و بناهای علمی و دانشگاهی و رصدخانه‌ای و سایر پیشرفتهای علمی - پسندیده کنند، بقیه اموال و ارزاق و ضرورات معیشتی به دیگران می‌رسد، بخصوص آن دسته از مردمان که آن اندازه تلاش و کوشش ندارند و از آن مهارت و استعداد برخوردار نیستند و به مراتب مختلفی، در صورت‌های آبرومندانه نیازمندند. بنابراین اسلام در مفاهیم خود، به تقویت اساسی عدل و انصاف و از میان بردن فقر و محرومیت - بلکه جلوگیری از تداوم این دو پدیده و تداوم‌یابی فقر و نا کامی در میان توده‌های مردم - توجه دارد.

امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«از روی یقین بدان که تو به آنچه آرزو داری نخواهی رسید و از مدت اجلت بیشتر نخواهی ماند، و در پی کسانی (مردگانی) روانی که پیش از تو بودند، پس در کسب سختگیر مباش و در دادوستد میانه روی کن... و مبادا مرکب‌های آرزو طمع تو را به سرعت پیش ببرند و به آبشخورهای هلاکت دراندازند» (۲۶).

و نیز نگاه کنید به «کافی» ۸۰/۵، «وسائل» ۲۹/۱۲ و «کافی» ۸۱/۵ یا «الحیة» جلد سوم صفحات ۲۲۸ و ۲۲۷.

از راه حلال، مال بسیار بدست می‌آید:

این موضوع از مفاهیم اسلامی بدست می‌آید.

علم فقه که شماری از کسب‌ها را حرام می‌شمارد و معتقد به محدودیت کیفی مال است، ناگزیر باید به محدودیت کمی آن نیز معتقد باشد زیرا این دو در اقتصاد متلازم یکدیگرند. آری آثار منفی یادشده از قبیل غفلت زدگی، دلمردگی، تکبرورزی و فراموشی عاقبت و آخرت و... مجالی برای جایز شمردن، جمع‌آوری مال بسیار و ترک انفاق باقی نمی‌گذارد. و باید به همه این آثار موارد زیر را نیز افزود:

۱- مال فراوان با اعتدال نفس و تعادل روحی، منافات دارد و به فساد اخلاقی می‌انجامد.

۲- موجب تسباهی دین و سستی یقین می‌گردد.

۳- فقر و محرومیت را در میان مردمان می‌گستراند.

۴- با قسط و عدل - بزرگترین هدف انبیاء - در تضاد است.

۵- انسان را به تباهی می‌کشاند.

منحرف کردن مال از مواضع حقیقی:

از آنچه گذشت آشکار گردید، که اجتماع، در نظر اسلام، واحدی منسجم است که اجزای آن با یکدیگر سازگاری و همبستگی دارند. این همبستگی با فطرت انسانی و خصوصیات «روحی - جسمی» افراد همراهی و همخوانی کامل و استوار دارد. بنابراین واقعیت، اسلام برای هر چیز - فردی یا اجتماعی - حد می‌گذارد و موقعیت و موضع خاصی را به آن اختصاص

می دهد و بر آن تاکید می ورزد، تا آن همبستگی موجود در جامعه گسسته نشود. به پیروی از همین اصل، اسلام - صحت و درستی هیچ چیز را از مال و جز آن - نمی پذیرد، مگر اینکه بی کم و کاست در موضع شایسته خود قرار گرفته باشد. این حکم در پدیده های اجتماعی بصورتی اخص جریان دارد، و باید همیشه مقیاسی از مقیاس ها باشد. بنابراین، مال در اسلام دارای موضعی محدود و چارچوبی معین است که جامعه را بسوی قسط و عدل رهنمون می سازد.

پیشتر گفتیم که مال در نظر اسلام مایه قوام انسان و اجتماع است و روشن است که چیزی نمی تواند مایه قوام چیز دیگر باشد مگر اینکه خود دارای حد و چارچوبی و قوامی باشد، چه هر چیز که در نفس خود حدی نداشته باشد قوامی نخواهد داشت، و آنچه در نفس خود قوام نداشته باشد، نمی تواند برای چیزی دیگر قوام باشد. نتیجه بدیهی و ضروری این قانون آن است که مال در اسلام امری دارای حدود است.

لذا امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

«از جمله حق هایی که خود مال بر تو دارد آن است که [آن را از جایگاهش منحرف نسازی، و از چگونگی های حقیقتش دور نکنی.» ^(۲۷)

و نیز امام علی علیه السلام می فرمایند:

«توجه کنید! مصرف کردن مال در موارد

نادرست، تذبذب است و اسراف...» ^(۲۸)

مواضع مال در مکتب اقتصادی اسلام بدان صورت است که دین خط کلی آن را ترسیم کرده است. آن تامین زندگی فردی و اجتماعی، در هر

دو بعد مادی و معنوی است. این بعد نیز با دیگر ابعاد وجود انسان و نیازهای او هماهنگ است، و اسلام در هر دو زمینه با نظری واحد می نگرد، یعنی به هنگام تعیین مواضع مال و مالکیت و حدود مصرف آن، دو منظور دارد:

۱- اصلاح اخلاق انسان

۲- تنظیم معیشت انسان

و با این حدگذاری - هم برای مالکیت و هم برای مصرف - در بر روی اخلاق پست ناشی از مالکیت کلان فردی، و زیاده روی در مصرف و همچنین اخلاق پست ناشی از فقر و تنگدستی بسته خواهد شد، و از این راه هویت فطری آدمی - که هویت خالص و معتدل اوست - رشد پیدا می کند، و اسلام پیوندهای ژرف میان مال و این امور [حدود] را از جهت نفی و اثبات حساب می کند و سپس برای مال - در همه شئون - مواضعی مقرر می دارد و بر آن تاکید می ورزد؛ زیرا در جاهایی که نیاز به سرمایه گذاری کلان دارد، در صنعت، در کشاورزی، در تولید علم و... اسلام آن را پذیرفته و مقرراتش را بصورتی که مستلزم اتلاف حقوق و ظلم به توده نباشد مقرر کرده است. و این وظیفه واجب فقه و فقها است که به آنها پیرازند، و رساله هایی عملیه در آن باره بنویسند.*

* مؤلفان «الحیاء» در ادامه این بحث به بررسی تطبیقی مکتب اقتصادی اسلام با مکاتب اقتصادی سوسیالیسم و لیبرالیسم می پردازند. برای مطالعه این مباحث به کتاب «الحیاء» جلد سوم - صص ۲۵۷ - ۲۵۲ مراجعه شود.

محدودیت مالکیت در تشریح اسلامی

بنابر آنچه گذشت علاوه بر محدودیتهای بسی قاطع و موجود در تصرف اموال در اسلام، مالکیت خصوصی نیز دارای حدود و مرزهایی می‌گردد، غیر قابل تجاوز، که به تشریح آن می‌پردازیم:

۱- تقسیم عمومی:

نعمت‌ها و موهبت‌های الهی که خداوند بصورت امکانات معیشتی به انسان عطا می‌کند دارای سه مرحله اساسی است.

الف - تقسیم الهی

ب - طلب آدمی

ج - توزیع میان مردمان

الف - خداوند متعال، روزی‌ها را برای هر موجودی، مقرر کرده و تقسیم نموده است. چنانچه در سوره «نازعات» آیه ۳۳ می‌فرماید:

«برای بهره‌مندی شما و چارپایانتان»

و این تقسیم برخاسته از فیض عام و اصل تعمیم است. پس در این مرحله هیچ انسانی نیست که خداوند قسمتی برای او معین نکرده و قوت و معیشتی به او اختصاص نداده باشد، بنابر این در تقدیر و تقسیم خدا، هیچ شکمی گرسنه و هیچ جگری تشنه، و هیچ دهانی باز و بدون قوت باقی نمی‌ماند.

امام علی علیه السلام در این رابطه می‌فرمایند:

«... امر (مقدرات الهی) از آسمان به زمین - همچون قطره‌های باران - فرو می‌ریزد، برای هر شخصی که سهمی برای او معین شده است، کم یا

زیاد» (۲۹)*

این امر نشان آن است که روزی هر کس معین است. چیزی که هست سهم برخی بیشتر و برخی کمتر است (طبق حکمت، طبق عدالت و تبعیض). بنابر این، تفاوت در حد زیادی و کمی است، نه فقری و ثروتمندی. نیز:

«روزیهای خلاق را قسمت کرد و آثار و اعمال ایشان را ضبط نمود.» (۳۰)

- طلب و حرص آدمی مرحله‌ای است که در آن تقسیم انسانی زمینی، از تقسیم الهی آسمانی جدا می‌شود، و به آنجا می‌رسد که تفاوت‌های عظیم و کمرشکن میان انسانی و انسان دیگر و میان معیشتی و معیشت دیگر پدید می‌آید. و این امر دو دلیل دارد:

۱) کسب و راه آن: اگر طریق کسب، پیروی از دین خدا باشد، قسمت انسان نیز مطابق با قسمت الهی به او می‌رسد، و در نتیجه فقر و تکاثری بوجود نمی‌آید.

۲) توزیع و روش آن که در ذیل خواهد آمد: - در مرحله توزیع است که بیشتر ظلم و ستم‌ها و یا عدالت (در صورت وجود) صورت می‌گیرد؛ زیرا طاغوت‌های اقتصادی در انتظار

* یعنی احدی بسی سهم از نیازهای زندگی (خانه، خوراک، دوا، تحصیل، زیارات عبادی، سفرهای سیاحتی و...) نیست، هرگاه جز این شد از تقدیر خدای حکیم عادل مهربان نیست، بلکه از ظلم گردنکشان اقتصادی، اغنیاء و توانگران است، و از کوتاهی علما و امرا و در عمل به اسلام و احکام اجتماعی و اقتصادی و مردمی و معیشتی است نه اسلام دین مظلوم!...

این مرحله‌اند تا چنان شود که همه نعمت‌ها و مواهب اجتماع و نیز کالاها و تعیین نرخ‌ها و فرآورده‌ها زیر دست ایشان قرار گیرد و آنان باشند که هر چه خود بخواهند و هر اندازه‌ای که بخواهند و به نحوی که خود تعیین کنند* در اختیار مصرف‌کنندگان قرار دهند و این ریشه فقر، گرسنگی و ناکامی است.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«خداوند روزی فقرا را در اموال ثروتمندان قرار داده است، پس اگر کسی گرسنه یا برهنه بماند سبب آن، گناه ثروتمندان است.»^(۳۱)
و امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«اگر عدالت در جامعه اجرا شود همه بی‌نیاز خواهند گشت.»^(۳۲)

بنابراین روایت معتبر، وجود فقر دلیل بر حضور ظلم در اجتماع است، وگرنه «چون در میان مردم به عدالت رفتار بشود، همه بی‌نیاز می‌شوند».

از این رو آشکار می‌گردد که مال فراوان نتیجه قسمت الاهی مشروع و عادلانه نعمتها و مواهب نیست، بلکه نتیجه عمل مغشوش انسانی و تعدی‌ها و زدو بندها و رانت‌خواری‌ها و پورسانت‌دزدیها و خویشاوندی‌ها و زدو بندها است و در یک کلمه، روشهای توأم با محصیت خداوند است که در حدیث قدسی بدینگونه بیان شده است:

«چیزی را طلب می‌کنی که سبب طغیان تو می‌شود. در حالیکه آنچه داری برای تو بسنده است.»^(۳۳)

و کدام فساد بزرگتر است از فساد و تباهی فقر و محرومیت که (اگر رحمت خدا شامل نشود) به سست شدن دین و بروز کفر منجر می‌شود، و از هم پاشیدن جامعه‌ها را در پی دارد، که تاریخ بشری گواه بر آن است و انسان معاصر نیز آن را با چشمان خود مشاهده می‌کند.

طرح ده مسئله:

حلال بودن قسمت الاهی و حرام بودن بیش از آن: مطابق با احادیث تاکید بر این است که قسمت الاهی اموال جز حلال و پسندیده نیست، پس آنچه حلال را حرام می‌کند عمل انسان و رقابتهای نامشروع او و توزیع‌های ناعادلانه است، و مطابق با آیه ۱۱۸ از سوره «نحل» که می‌فرماید:

«ما برایشان ستم نکردیم بلکه خود بر خویشان ستم می‌کردند.»

یعنی کسانی که زمینه توزیع ناعادلانه را فراهم می‌کنند و باعث آن می‌شوند، و همچنین کسانی که جویای مال بسیارند و سیر نمی‌شوند، از رده ستمکارانند.

فلسفه حرام و جلال بودن:

با امعان نظر به این حدیث شریف رضوی که می‌فرماید:

*. حاج میرمصطفی عالی نسب تبریزی (ره)، از شیعیان علی‌گونه زمان ما می‌گفت: «تورم، مالیاتی است که اغنیا به میل و دلخواه خود بر فقرا و محرومان تحمیل می‌کنند. البته از بی‌شانسی و نابخشناری و مظلومیت ملت ایران هم نباید غافل بود.»

«ما دریافتیم که آنچه خداوند متعال حلال کرده است سبب اصلاح حال بندگان و بقای آنان است و به آن نیاز دارند و بی نیاز از آن نیستند، و دریافتیم که بندگان خدا به چیزهایی که حرام است نیازی ندارند، و دانستیم که آنها مایه تباهی و سبب نابودی و هلاکت است.» (۳۴)

پس قسمت الاهی با مقیاس های صلاح آدمی و بقای زندگی مادی انسان و بالیدن زندگی معنوی او صورت گرفته است، تا تنگدستی و نیازی باقی نماند که او را از دست یابی به مصلحت دنیای خویش و نیاز آخرت باز دارد. و این مقتضی آن است که میان مردمان هیچگونه افراط و تفریطی وجود نداشته باشد.

حلال در منطق قرآن کریم: قرآن حلال را میان دو حد افراط و تفریط معرفی نموده است. چنانچه در سوره «مانده» آیه ۸۵ می فرماید:

«ای مردم باایمان، چیزهای پاکیزه ای را که خدا بر شما حلال کرده است حرام شمارید و از حد در مگذرید...»

از این جا معلوم می شود که تجاوز و افراط مغایر با حلال بودن است، و قرآن کریم به خوردن حلال فرمان می دهد.

ملازمه «حلال بودن» با «محدود بودن»: در گذشته به آن اشاره شد، و جهت تاکید بر موضوع و اهمیت آن، به نقل و تشریح روایتی از امام باقر (علیه السلام) می پردازیم:

«به روایت امام صادق (علیه السلام): از او (امام باقر (علیه السلام)) پرسیدند:... چرا مؤمن گاه سخت بخیل می شود؟ فرمود: برای آنکه مال را از راه حلال به

دست می آورد، و راه بدست آوردن حلال عزیز (اندک و سخت یاب) است، به همین جهت نمی خواهد آن را از دست بدهد، چون می داند بدست آوردن آن دشوار است، و اگر چیزی بسخند در جایی خواهد بود که شایسته است.» (۳۵)

این حدیث ما را به دو امر رهنمون می کند: الف - مال حلال، فراوان و روی هم انباشته نیست، چون بدست آوردن آن دشوار است ولذا فراوان نیست بلکه اندک است.

ب - مسلمان، مال خویش را جز در جای درخور و جز به اندازه مناسب، مصرف نمی کند.

۱- معیشت سالم و چگونگی کسب آن: که همان معیشت محدودی است که از حد میانه روی و کفاف تجاوز نمی کند و انسانهای دیگر محروم نمی سازد، و آدمی با رعایت اعتدال در طلب و کسب و پایبندی به ضوابط و مقررات دیگر، به این معیشت دسترسی پیدا می کند، و کسب پسندیده و جایز و شرعی کسبی است که از حرص بدور و در حد اعتدال باشد.

مال طلبی تکاثری مخالف «حلال بودن» است: با کسب شرعی - با مراعات اعتدال و میانه روی - مال فراوان بدست نمی آید، بلکه اینگونه اموال با اموری از اینگونه که یاد می شود گرد می آیند: بخل شدید، آرزوی دراز، حرص غالب، قطع رحم، برگزیدن دنیا بر آخرت، غضب حقوق ناتوانان و ستمدیدگان، دزدیدن اموال فقیران، خیانت، پرداختن به فسق و فجور، طغیان، ندادن زکات ظاهری، ندادن زکات

باطنی، چنگک اندازی به اموال دیگران، کم فروشی، احتکار، نرخ گذاری آزاد و بی بندوبار، انحصار واردات و تولید و توزیع، آزادی اقتصادی که تمام این امور مستلزم حرمت است. و اموری نیز که در این ایام اضافه شده است.

نفی مال اندوزی و گنج سازی مالکیت را محدود می کند: بنا بر احادیثی که در شرح آیه «کنز»

«الذین یکنزون الذّهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل اللّٰه...»

آمده است، مال حلال را بر حسب مقیاس های خارجی محدود می کند:

امام باقر علیه السلام:

«هیچکس هرگز از حلال ده هزار (درهم) جمع نکرده است.»^(۳۶)

امام صادق علیه السلام:

«بیست هزار (درهم) از راه حلال جمع نمی شود.»^(۳۷)*

مال فراوان خیر نیست: و این از آن جهت است که - در واقع - چیزی نمی تواند باشد جز آنچه از اموال و حقوق دیگران ربوده شده است. و در راه بدست آمدن آن دیگران مورد بهره کشی ظالمانه قرار گرفته اند.

مال فراوان رحمت نیست: چون مال فراوان سرگرم کننده و بازدارنده انسان از یاد خدا است، و ایجاد تباهی و طغیان و سنگدلی می کند پس البته رحمت نخواهد بود.

تکاثر راه شیطان است: گرد آوردن مال و ذخیره کردن آن، باعث خروج مال از وضع

الاهی آن است و سبب محرومیت دیگران می شود و بنابراین، عملی شیطانی خواهد بود. از اینرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکاثر و جمع کردن مال و تفاخر به فزونداری را عملی در راه شیطان می دانند و امام سجاد علیه السلام جمع کردن مال را از وسوسه های شیطان و دمیدن او در جان آدمی می شمارند.

۲- حد الهی اموال:

بر حسب مقیاس های تکوینی و با عنایت به حدیث معروف و بسیار مهم «جنود العقل و جنود الجهل»، امام صادق علیه السلام هفتاد نیرو برای عقل (سازنده فرد و اجتماع) و هفتاد نیرو برای جهل (ویرانگر فرد و اجتماع) برمی شمرد که همه در تضاد با یکدیگرند و از جمله می فرمایند:

«قوام (حدمیانه) و ضد آن تکاثر»^(۳۸)

یعنی باندازه کفاف زندگی داشتن و به آن بسنده کردن از خردمندی است و از عوامل سازنده است، و فزونداری و نازیدن به مال از بیخردی است و از عوامل ویرانگری کل اجتماع. امام علی علیه السلام می فرمایند:

«بهره تو از دنیا باید باندازه بر سرپا بودن و زنده ماندن تو باشد، و توشه گیری برای آن سرا»^(۳۹)

* این مقادیر، در هر عصر و زمان و شهر و روستایی، متناسب تغییر می کند، که کارشناسان مؤمن متعهد، انساندوست، خداترس، آن مقادیر را تعیین کنند، به گونه ای که در حق هیچ انسانی ظلمی نرود (... أن لعنة الله على الظالمین) «اعراف، آیه ۴۴»

محدودیت مالی، از حیث مقیاس های تشریحی، هم محدودیت کیفی را در بر می گیرد و هم کمی راه و درباره هر یک از این دو، تعالیمی جهت دهنده در قرآن و روایات آمده است. به سه حدیث از آنها توجه کنید:

- امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«از شیعیان ما نیست کسی که صد هزار [درهم] داشته باشد و نه پنجاه هزار و نه چهل هزار و اگر بخواهم بگویم سی هزار خواهم گفت: و هیچکس هرگز نتوانسته است از راه حلال ده هزار [درهم] بدست آورد.» (۴۰)

- امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مال چهار هزار است، دوازده هزار درهم گنج است، از حلال بیست هزار جمع نمی شود، دارنده سی هزار در معرض هلاکت است و آنکس که صد هزار درهم داشته باشد، شیعه ما نیست.» (۴۱)

نیز می فرمایند:

«خدا به بنده ای که خیر او را بخواهد، سی هزار درهم نمی دهد... هیچ کس هرگز از راه حلال ده هزار [درهم] جمع نکرده است.» (۴۲)

ذکر چند نکته:

- در ذیل حدیث سوم آمده است که:

«خداوند آن دو (دنيا و آخرت) را به کسانی داد، هنگامیکه به نزدیکان انفاق کردند و به انجام عمل صالح پرداختند، بدین گونه خداوند به گروهی هم دنیا را داد و هم آخرت.»

از این حدیث چنین بدست می آید که دنیایی که خدا آن را برای کسانی با آخرت جمع می کند. چیزی جز دنیای اسلامی و زندگی

قرآنی میانه رو و بخشیدن فزونی به دیگران نیست.

- محدودیت کیفی در طلب مال ناگزیر به محدودیت کمی می انجامد، بنابراین نمی توان میان محدودیت کیفی مال و عدم محدودیت کمی آن جمع کرد.

- طبق روایات و احادیث، مال حلال جمع و انبار نمی شود. امیرالمومنین علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

«... روزگاری رسد که تحمل ضربت شمشیر، برای انسان معتقد، آسانتر از تحصیل یک درهم حلال باشد.» (۴۳)

بنابراین مال حلال و مشروع اندک، کمیاب و محدود است.

- مفاهیم یاد شده، با کسب مال به مقدار بیش از نیاز انسان تناقض ندارد، به شرط آنکه به نزدیکان ببخشد، و به عمل صالح بپردازد، و اموری را در آن، مورد ملاحظه قرار دهد، از جمله: طلب مال طبق موازین شرعی - در طلب مال اعتدال را نگاه داشتن، حرص و ولع نداشتن، مال زیادی را بلکه فزونی را بخشیدن.

۳- منع گذشتن از حد میانه:

راه روشنی که خداوند سبحان به ما نشان داده است، راه میانه است، چنانچه در سوره «نحل» آیه ۹ می فرماید:

«پر خداوند است نشان دادن راه میانه»

و این راه خود نردبان رشد فردی و تکامل اجتماعی است امام علی علیه السلام می فرمایند:

«هرکس راه راست و میانه را رها کند به بیراهه می افتد» (۴۴)

نیز:

«... هرکس به ما تمسک جوید (از ما پیروی کند) به ما ملحق خواهد شد، و هرکس جز به راه ما برود غرق خواهد گشت... و راه ما، راه میانه است، درست روی در پیروی از ماست» (۴۵)

نیز می فرماید:

«بر تو باد به میانه روی در کارها، و چه هرکس از راه میانه عدول کند، ستم کرده است و هرکس آن را پذیرد به عدل رفتار کرده است.» (۴۶)

اثرات مهم میانه روی در معیشت و مصرف:

۱) راه میانه و اعتدال راهی است که آدمی را نجات می دهد و تسلط کامل انسان را بر مال و ضروریات مادی و اقتصادی خویش تثبیت می کند، بدون آنکه مال و ضروریات، انسان را در بند کشند. در نتیجه آدمی از اسارت استهلاک و مصرف نادرست و طغیان کشته، و همچنین آثار شوم و منفی فقر و مسکنت خلاص می شود. بنابراین میانه روی راه آزادی و بی نیازی و عفاف و جوانمردی و تعهد به دین است.

۲) فطرت آدمی در دو بعد مادی و معنوی برمبنای قصد و میانه روی ساخته شده است و پیمودن راه میانه نقش اصلی را در همه ابعاد زندگی به خود انسان واگذار می کند تا بنا بر فطرت خود به عمل برخیزد و انسان توفیق آن را بیابد که آزادانه بیندیشد و تصمیم بگیرد و به خواست خود عمل کند. تجاوز از این خصلت

فطری انسان را به تباهی و سقوط می کشاند.

۳) میانه روی مردم را به کندن ریشه های استکبار اقتصادی و سپس سیاسی و رهانیدن اجتماع از استضعاف و نتایج منفی آن موفق می دارد. و این امر از مهمترین رسالت های دین است.

۴) پیمودن راه میانه (اقتصادی) ضامن ایجاد تعادل شخصیت فرد و ایجاد موازنه در واقعیت اجتماع است. چرا که فقر، شخصیت را خرد می کند، و استعداد های او را از میان می برد، و بدینگونه آفت های خواری، نادانی و عقب ماندگی را بر سر اجتماع فرو می ریزد. تکاثر نیز مایه های اخلاقی فرد و جامعه را می سوزاند، سپس این هر دو مایه تباهی فرد و جامعه خواهد شد، و دارویی برای این درد بی درمان جز پیمودن راه میانه و مراعات اقتصاد و میانه روی نیست، زیرا از راه میانه شخص و جامعه به موجودیتی متوازن دست می یابند.

۵) میانه روی تنها راهی است که بوسیله آن اموال جنبه قوامی و قیامی پیدا می کنند و قوام و استواری زندگی فرد و اجتماع جز به اعتدال و اقتصاد تحقق پیدا نمی کند.

۶) میانه روی امری فطری است. دین نیز امری فطری است پس میانه روی، بنا بر طبیعت خود، امری دینی می شود و دین بنا بر جوهر و ماهیت خود با دو طرف میانه روی و اعتدال، یعنی افراط و تفریط در تضاد است.

۷) از آثار مهمی که از مرکزیت دادن به اصل میانه روی نتیجه می گردد ایجاد روحیه برادری در اجتماع است. چه افراد، در اجتماع، چون به حقوق خود دست یابند نسبت به یکدیگر

احساس مهربانی خواهند داشت و بدینگونه علت‌های کینه، اختلاف و قطع روابط از میان می‌رود، و عوامل روانی ایجاد اختلافها از جامعه ریشه کن می‌شود.

۸) انحراف از میانه روی، روحیه تنفر و کینه تیزی به یکدیگر را بر مردم تحمیل می‌کند، و امنیت اجتماعی از میان رفته، امت گرفتار بحران‌های سخت می‌شود، چنانکه امام علی علیه السلام در این ارتباط فرموده است:

«نیرومند و صاحب مقام دنیا، ذلیل و خوار را می‌خورد و بزرگ دنیا کوچک را، در این صورت، دنیا، مردم خود را از سپردن راه میانه منحرف کرده است.» (۴۷)

۹) پیمودن راه میانه موجب نفوذ دین در میان توده‌ها و کمک به اجتماع برای اجرای احکام و مقررات دینی می‌شود، زیرا که دیگر آن دو مانع بزرگ (فقر و تکاثر) نمی‌توانند راه دینداری و متعهد بودن مردم را سد کنند.

۱۰) بر علمای دینی و حاکمیت قرآنی واجب است که مردمان را به پیمودن راه اقتصادی میانه - در مالکیت و مصرف - برانگیزند و این کار جز با مبارزه عملی قاطع برضد آن دو مانع، محقق نخواهد شد.

۴- محدودسازی مال از راه محدودسازی سود:

احادیث رسیده در این موضوع نشان می‌دهند که سود در اسلام - به ویژه غیر اندک آن - استثناست نه اصل و قاعده، اصل آن است که اجناس و کالاها با فروشی بی تکلف و عادلانه توزیع شود. بعلاوه، تولید کننده، وارد کننده و فروشنده

می‌باید هر یک به سودی سبک و قوامی بسنده کنند و زندگی مقتصدانه خود را با آن سپری سازند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«سودی که مؤمنی از مؤمن دیگر بگیرد ربا است.» (۴۸)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«سودگرفتن مؤمن از مؤمن رباست، مگر اینکه از تو بیش از صد درهم بخرد، که در اینصورت باندازه خوراک یک روز خود می‌توانی از او سود بگیری، یا (کالا را) برای فروش بخرد که در، اینصورت می‌توانید سود بگیرید، اما مدارا کنید.» (۴۹)

در اینجا ذکر چند مطلب ضروری است:

مطلب اول: محدودیت سود در اسلام، مبتنی بر نظریه اسلام نسبت به مال است که آن را وسیله‌ای برای تامین معاش مردم می‌داند، تا مبادا هدف نهایی، برای مثنی مردم شده، عاملی برای سقوط اکثریت به پرتگاههای فقر و مسکنت گردد.

مطلب دوم: سود اسلامی و شرعی، سودی قوامی است، پس مقیاس در همه اشکال مال از جمله سود، قوام است.

مطلب سوم: سود تکاثری سبب اخلال در حرکت مال می‌شود، و به افلاس و ورشکستگی عمومی می‌انجامد، و این امر در اسلام مردود است، با عنایت به آیه ۲۹ سوره «نساء» راضی بودن دو طرف معامله در مبادله جنس و کالا ضروری است.

«ای مردم باایمان، اموال خود را در میان خود

به باطل مخورید، مگر اینکه تجارتی باشد با رضایت خاطر شما.»

مطلب چهارم: تعبیر ربح مؤمن - با اضافه کردن کلمه ربح به مومن - آشکارا معلوم می‌دارد که اعتقاد دینی مایه پدیدار شدن برادری اجتماعی است، و از بزرگترین انگیزه‌های محدود کردن اموال و کاهش سود بوده و وسیله‌ای است برای تحسین معیشت و نظارت قاطعانه بر روابط اقتصادی، به منظور براندازی تکاثر پس مسلمان نمی‌تواند داد و ستد و کسب و معامله را وسیله‌ای برای بهره‌کشی از برادران خود سازد. و با عنایت به این کلام امام علی علیه السلام که:

«... با همه مردمان با محبت رفتار کن، زیرا مردمان از این دو دسته بیرون نیستند: یا برادران دینی تواند، یا برابران نوعی تو (یا همدین تواند یا همنوع تو)»^(۵۰)

مسلمان متعهد نمی‌تواند با «غیر مسلمان» نیز جز از طریق انصاف و عدالت رفتار کند. بنابراین، ملاک در نظر اسلام توده مردم است از هر جنس، دین و یا رنگی که باشند و افزایش سود، بالا بودن نرخ و گرانفروشی همه ظلم و ستمگری است به انسان و در اسلام مردود است.

مطلب پنجم: عنایت به احادیث و اطلاق لفظ «ربا» بر «ربح مؤمن» افکار را متوجه این امر می‌سازد که سود زیاد در داد و ستد به یک واقعیت ربائی مبدل می‌شود، چون سود زیاد، مال را به صورتی نامتجانس زیاد می‌کند، و مفاهیم قرآنی و روایی، ما را به این نکته‌ها

رهنمون می‌شوند که:

(۱) مؤمن ربا نمی‌خورد.

(۲) ترس از خدا که موجب رستگاری است با رباخواری مناسبتی ندارد.

(۳) رباخواری از جهت عذاب همسان با کفر است.

(۴) اطاعت خدا و رسول خدا، در ترک رباخواری و نزدیک نشدن به آن است.

(۵) رحمت خدا به کسانی نزدیک است که با ترک رباگیری و رباخواری، خدا و رسول را اطاعت می‌کنند.

مطلب ششم: از سبب‌های تقسیم شدن

جامعه به دو قطب (فقیر و غنی) آزادی و

نامحدود بودن سود است. پس لازم است سود

محدودیت پیدا کند، و دست متکاتر تجاوزگر

کوتاه گردد. و برای فروشنده سودی باندازه قوت

روزش و برای واردکننده بهره‌ای اندک منظور

گردد. بر دستگاه حکومت اسلامی واجب است

که - به منظور رفع ظلم و برقراری قسط و عدل -

برای محدود کردن و زیر نظر داشتن ایشان

(بازاریان و معامله‌گران، تولیدکنندگان،

واردکنندگان، و دلالاتی که عامل تورم و نوکر

بدبخت اغنیای جبار هستند)، به ویژه در اندازه

سود و نرخ‌گذاری، اقدام کند تا جامعه از ظلم

مالی و تحکّم اقتصادی خلاص شود. اگر دستگاه

حکومت چنین نکند، تحکّم آنان در فروش و

نجاوز و تعدی کردن آنان به مردمان - مطابق با

عهدنامه اشتری - مایه عیب و عار حکومت

اسلامی خواهد بود.

آنچه بر حکومت اسلامی واجب است آن است که برای اقتصاد جامعه برنامه‌ریزی کند و پیوندها و روابط اقتصادی را به صورتی منظم که دارای قوام و توازن باشد درآورد، تا زمینه برای آن فراهم شود که دین خدا بر جای باشد، و مردمان بتوانند قسط و عدل را برپای دارند و «العدل حياة الاحكام» که سخن مولا علی علیه السلام است تحقق یابد. خوب آشکار است که چنین تنظیم و ترتیبی با آزادی کمی مالکیت امکان‌پذیر نیست، پس تلاش برای محدود کردن مالکیت و از بین بردن آزادی اقتصادی از مهمترین امور واجب بر حکومت اسلامی است، و چون حکومت اسلامی تابع فقاهت اسلامی است، بر فقهای اسلامی لازم می‌آید که - اگر خواستار ساختن جامعه‌هایی اسلامی هستند - در این مورد ایستاری داشته باشند قاطع، جهت‌دار و بدور از جانبداری، یا واپس‌گرایی، یا نظر داشتن به پرداختهای اغنیا اگر چه برای مخارج دینی که:

«لا یؤید الحق والعدل، با الاجحاف و الظلم»

اسلام، بر داشتن حق تربیت و تکامل و دینداری و صعود معنوی (و رفع موانع و ایجاد مقتضیات برای رسیدن مردمان به این امور که هدف اصلی حیات انسانی است)، و حق عمل و حق تخصص و همانندهای اینها تاکید بسیار کرده است و اینهمه - آشکارا - تحدید مالکیت را ایجاب می‌کند. و در سرلوحه همه، قیام مردمان به «قسط» است و ایجاد جامعه قائم بالقسط

«لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».

و آنچه در آن شکی نیست، این است که توده‌های محروم نمی‌توانند - چنانکه باید - به دین و آموزش‌های آن و عمل کردن بر طبق آنها بیندیشند، جز در جامعه‌ای که عدالت بر آن حکم راند و قائم بالقسط باشد. و با وجود فقر و حضور نیازمندان و کمبودداران - مرئی و نامرئی - در جامعه، چگونه احراز عدالت خواهد شد، زیرا که به فرموده امام موسی کاظم علیه السلام:

«أَوْ عُدْلٌ فِي النَّاسِ لَأَسْتَعْتَبُوا.» (۵۱)

«اگر عدالت بر مردمان حاکم باشد، بی‌نیاز خواهند شد.»

و تجسم یافتن عدل با آزادی کمی مالکیت شدنی نیست، چه این آزادی به «تکاثر» و «اتراف» می‌انجامد. و این دو سبب پایمال شدن عدالت اقتصادی و معیشتی‌اند، چنانچه به این موضوع بسیار مهم و سرنوشت ساز با استناد به آیات و احادیث مربوط اشاره کرده‌ایم. پس برای معتقدان به «قسط قرآنی» و ضرورت تحقق بخشی به آن برای رسیدن به آرمان‌های دینی، «از عمل به احکام و جز آن»، گزیری جز گردن نهادن به محدودیت کمی مالکیت - چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی - وجود ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. الحرانی، ابو محمد حسن بن علی، تَحْفَظُ الْعُقُولَ، ص ۱۲۰.
۲. طبرسی، ابی‌الفضل علی، مشکاة الانوار، ص ۱۸۳.
۳. ن. ک. نور، ۳۳ - آل‌عمران، ۱۰۹ و ۱۲۹ - نساء، ۱۲۶ و ۱۳۱ - ۱۳۲ و ۱۷۱.

۴. آمدی، عبدالواحد، *غُرُرُ الْحِكْمِ*، ص ۱۵.
۵. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی (ابن بابویه)، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۹۴.
۶. ن: ک: طه، ۸۱؛ بقره، ۱۶۸؛ حشر، ۷؛ طبرسی، حسین النوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۲، ص ۴۲۳؛ عیاشی، ابی نصر محمد بن مسعود، *تفسیر عیاشی*، ج ۲، ص ۱۳.
۷. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۸، ص ۲۱.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۸، ص ۳۲؛ کاشف الغطاء، هادی، *مستدرک نهج البلاغه*، ص ۳۷.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، ج ۱۱، ص ۵۲۱.
۱۰. الحرائی، ابو محمد حسن بن علی، *تحف العقول*، ص ۱۵۵.
۱۱. آمدی، عبدالواحد، *غُرُرُ الْحِكْمِ*، ص ۱۱۷.
۱۲. شریف رضی، *نهج البلاغه* عبده، ن ۳۱.
۱۳. آمدی، عبدالواحد، *غُرُرُ الْحِكْمِ*، ص ۳۴.
۱۴. همان، ص ۲۴۵.
۱۵. شریف رضی، *نهج البلاغه*، ق ۳۲۰.
۱۶. الحرائی، ابو محمد حسن بن علی، *تحف العقول*، ص ۳۱.
۱۷. کاشف الغطاء نجفی، شیخ هادی، *مستدرک نهج البلاغه*، بیروت، ص ۱۱۱.
۱۸. ن: ک: نساء، ۱۰ و ۲۹.
۱۹. مفید، محمد بن نعمان، *اختصاص*، به تصحیح ابی اکر غفاری، صص ۳۳۹ و ۳۴۳.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ج ۷۸، ص ۵۵.
۲۱. شریف رضی، *نهج البلاغه*، ق ۵۵.
۲۲. آمدی، عبدالواحد، *غُرُرُ الْحِكْمِ*، ص ۳۳.
۲۳. شریف رضی، *نهج البلاغه*، ق ۳۰۸.
۲۴. آمدی، عبدالواحد، *غُرُرُ الْحِكْمِ*، ص ۱۰۱.
۲۵. آمدی، عبدالواحد، *غُرُرُ الْحِكْمِ*، ص ۱۰۱.
۲۶. شریف رضی، *نهج البلاغه*، ن ۳۱.
۲۷. الحرائی، ابو محمد حسن بن علی، *تحف العقول*، ص ۱۹۱.
۲۸. شریف رضی، *نهج البلاغه*، خ ۱۲۶.
۲۹. شریف رضی، *نهج البلاغه*، خ ۲۳.
۳۰. شریف رضی، *نهج البلاغه*، خ ۸۹.
۳۱. طبرسی، حسین النوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۱، ص ۵۰۹.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۴۲.
۳۳. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ج ۷۳، ص ۱۶۷.
۳۴. همان، ج ۶، ص ۹۳.
۳۵. ابن جعفر، محمد علی، *علل الشرایع*، به تصحیح شیخ صدوق، ص ۵۵۷.
۳۶. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ج ۷۲، ص ۶۶.
۳۷. الحرائی، ابی محمد حسن بن علی، *تحف العقول*، ص ۲۷۹.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۲.
۳۹. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ج ۷۸، ص ۲۳.
۴۰. همان، ج ۷۲، ص ۶۶.
۴۱. الحرائی، ابی محمد حسن بن علی، *تحف العقول*، ص ۲۷۹.
۴۲. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ج ۷۲، ص ۶۶.
۴۳. شریف رضی، *نهج البلاغه*، خ ۲۲۹.
۴۴. الحرائی، ابی محمد حسن بن علی، *تحف العقول*، ص ۶۱.
۴۵. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی، *خصال*، ج ۲، ص ۶۲۷.
۴۶. آمدی، عبدالواحد، *غُرُرُ الْحِكْمِ*، ص ۲۱۲.
۴۷. الحرائی، ابی محمد حسن بن علی، *تحف العقول*، ص ۵۷.
۴۸. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ج ۱۰۰، ص ۱۰۳.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی* ۱۵۴/۵.
۵۰. شریف رضی، *نهج البلاغه*، ن ۵۳.
۵۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۴۲.

مبانی نظری
اقتصاد اسلامی

شماره ۱۷ و ۱۸، ۱۰۷